

پیش درآمد.

سیدمحمد بهشتی متولد ۱۳۰۷ در محله لنبان اصفهان بود. عمر کوتاه اما پربار او تنها ۵۳ سال بعد در هفتم تیر سال ۱۳۶۰ با سرخی خون منتشر شده او و ۷۱ نفر از یارانش در حزب جمهوری اسلامی پایان یافت. مردی که وجود متفاوت شخصیتش نه تنها تکرار ناشدنی به نظر میرسد، بلکه تا کنون آنچنان که باید مورد مذاقه قرار نگرفته. کسی که تحلیل‌گران سرویس‌های امنیتی ابرقدرت‌های شرق و غرب تمدنی را مسحور ایستادگی و کارآمدی خود کرده بود، آن‌طور که باید در میهن خود شناخته نشده است.

بهشتی در همین عمر کوتاه، متن و محور قریب به اتفاق پراهمیت‌ترین حوادث و بحران‌های سال‌های پایانی عمر خود بود. سال‌های پایانی آن عمر عزتمند البته مصادف با روزهای آغازین انقلابی بود که به تعبیر فوکو روح این جهان بی‌روح تلقی می‌شد. در مطالعه زندگی او شاید پررنگ‌ترین ابعاد معنوی‌اش در بحران‌های روزهای منتهی به پیروزی انقلاب و دو سال اول انقلاب، تجسم ملموس یافته‌اند. برای درک بهشتی در مدیریت افکار متشنج و هیجان‌زده، شکل‌گیری و کارکرد شورای انقلاب را باید مطالعه کرد. برای شناخت نگاه آینده‌نگر او باید حزب جمهوری اسلامی را در نظر آورد و برای فهم مظلومیت او باید مواجهه سازمان مجاهدین خلق (سازمان منافقین) با بهشتی و آرمان‌های انقلاب را فهمید.

به همین دلیل در طرح مورد نظر به واکاوی دقیق هفت موضوع اساسی در زندگی سال‌های آخر حیات شهید بهشتی خواهیم پرداخت. شورای انقلاب، مجلس خبرگان قانون اساسی، حزب جمهوری اسلامی، بنی‌صدر، قوه قضائیه، سازمان مجاهدین خلق، ترور، هرکدام از منظر بررسی شخصیت شهید بهشتی روایت می‌شوند و می‌توانند در بسط وجوه گوناگون شخصیت او کمک کننده باشند. این موضوعات به طور تقریبی کمی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ۵۷ آغاز می‌شوند و تا کمی پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی ادامه می‌یابند. البته به لحاظ زمانی همپوشانی‌هایی در این موضوعات وجود دارد که از آن غافل نیستیم. اما برای دریافت عمیق‌تر از این شهید و مدیر و متفکر و انسان معاصر، بهتر دیدیم تا با تمرکز حول محورهای اساسی زندگی، امکان ترسیم فضای نمایشی را برای ایجاد ارتباط با مخاطبان مفروض فراهم کنیم. در خلال بررسی این موضوعات البته گریزهایی به خانواده، ازدواج، پیشینه‌های علمی و تحصیلی، تلاش‌های پیش از انقلاب، سفرهای اساسی و به خصوص دوره زندگی و تلاش در آلمان، خواهیم زد، تا به این ترتیب از نمایش هیچ قسمتی از این وجود بی‌تکرار بازمانیم.

قسمت اول

شورای انقلاب

شکل‌گیری، بحران، انجام

اشکل‌گیری [۱]

در آبان ۱۳۵۸ دولت موقت مورد حمله‌های شدیدی قرار گرفته است. پس از چند ماه گله از طرف دولت، حالا منتقدان هم دست بردار نیستند. بازرگان، یزدی و چمران، نمایندگان دولت موقت بودند که در جشن‌های سالگرد ۲۵ سالگی استقلال الجزایر، به نمایندگان امریکا برای دیدار پاسخ مثبت می‌دهند. سه روز بعد، در سیزدهم آبان ماه، در روز تسخیر سفارت امریکا، تشنج مدیریتی کار را به جایی رساند که مهندس بازرگان برای سومین بار استعفا بدهد و اینبار مورد قبول امام قرار بگیرد. انقلابیون در اعتراض به حضور شاه در امریکا، سفارت را تسخیر کرده‌اند. دولت موقت معتقد است با این شرایط، مهار اوضاع از دست آنها خارج می‌شود. قرار بود این دولت انتقالی و انقلابی تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری برقرار باشد، اما حالا شورای انقلاب باید وظیفه اجرایی را تا تشکیل دولت و مجلس به عهده بگیرد.

شورای انقلاب، گروهی از رهبران مبارزات علیه پهلوی ست که در سفر سال گذشته بهشتی به اروپا پایه‌گذاری شده بود. امام ضرورت شورای انقلاب را ترسیم کرده بود. او متذکر شده بود به پیروزی قریب الوقوع انقلاب. هرچند انقلابیون چنین تصویری نداشتند. امام نگران این بود که شیوه حکومت داری در فردای پیروزی، معین نباشد و سبب سردرگمی شود. اما انقلابیون گمان پیروزی نزدیک نداشتند. فکر میکردند راه درازی تا پیروزی مانده است. آنها بر این عقیده بودند که تشکیل یک شورای هماهنگ کننده برای ادامه مبارزات، ضرورت دارد. اما حتی پیش از این زمان هم امام در اندیشه تشکیل حکومت با مبانی اسلامی بود و این امر را دور از دست نمیدید. برای همین به آیت الله بهشتی و آیت الله مطهری برای تدوین ایدئولوژی اسلامی ماموریت داده بود. البته بهشتی و مطهری، به رغم قرابت اندیشه، اختلافاتی هم داشتند.

اختلافاتی که مبنایی نبودند و بیشتر رنگ و بوی تفاوت مصادیق داشتند، اما بی اهمیت هم نبودند. یکی از نمونه‌های بروز اختلافات مطهری و بهشتی، نوع نگاه و نظر آنها درباره مرحوم شریعتی بود. هرچند بالاخره مطهری و بهشتی توانستند با وجود این اختلافات همراه یکدیگر بمانند و شورای انقلاب را که اولین تشکیلات شکل گرفته انقلاب اسلامی بود را راه اندازی کنند. کاری که مرحوم جزایری نتوانست در رابطه خود با بهشتی به اجرا درآورد. جزایری یکی از هم‌درسان بهشتی بود. در کنار مطهری و منتظری و صدر. جزایری دوست صمیمی بهشتی بود.

اما وقتی بهشتی از آلمان برگشت، روابط شان رفته رفته رو به سردی گذاشت. یکی از دلایل این سردی، تفاوت نظر این دو درباره شریعتی بود. به علاوه اینکه جزایری مخالف دیدگاه وحدت مذاهب اسلامی بود که

در بهشتی یکی از اولویت ها به شمار می آمد. بهشتی حتی در تشکیل شورای انقلاب هم نگاهی وحدت گرایانه داشت. وحدت سیاسی. درست است که ملاحظاتی برای حفظ مواضع ایدئولوژیک داشت و از آنها کوتاه نمی آمد. درست همانطور که امام خمینی هم از بهشتی و مطهری به خاطر کندی روند شکل گیری شورای انقلاب گله مند بود اما از اصرار بر تشکیل شورا، کوتاه نیامد.

بهشتی در نهایت افراد تکمیلی شورای انقلاب را معرفی کرد و امام در ۲۲ دی ماه پیامی در این رابطه اعلام کرد. البته نام افراد مخفی بود و بهشتی برای این کار دلایلی داشت. از جمله احتمال جدی ترور افراد بود. حکومت پهلوی آخرین تلاش هایش را برای زنده ماندن انجام میداد. خونریزتر از همیشه شده بود. اعلام نام افراد شورای انقلاب، تمام نیروهای مهم مبارزه را در معرض خطر قرار میداد. اما نکته دیگر، تفاوت ایدئولوژیکی برخی از این افراد، با الگوهای اسلامی بود. آنها تکنوکرات هایی بودند که بهشتی در نظر داشت تا از فن آنها برای پیشبرد اهداف انقلاب کمک بگیرد. اما نمیخواست اعلام حضور آن افراد در شورای انقلاب، نشانه ای برای تایید نگاه ایدئولوژیکشان هم باشد.

ایدئولوژی اسلامی.]

تشکیل حکومت اسلامی امری نبود که بهشتی به تازگی به آن فکر کند. از سالها پیش مطالعاتی در این زمینه داشت. ذهن بهشتی آمادگی رهبری تشکیلاتی که مقدمات تاسیس حکومت را پایه ریزی کند، داشت. همین مساله امام را مجاب کرده بود مسئولیت تشکیل شورای انقلاب را به عهده او بگذارد. حتی پیش از آنکه به همراه مطهری، درباره تحقیق پیرامون ایدئولوژی اسلامی از امام دستور بگیرد. دغدغه ای بود که در خودش شکل گرفته بود. شکست های کانون های مبارزات علیه استعمار و استثمار را دیده بود. به این نتیجه رسیده بود که بدون طرح ریزی های اساسی، کاری از پیش نخواهد رفت. او در سالهای جوانی جمعی از همفکرانش را برای تحقیق پیرامون حکومت اسلامی گرد هم آورده بود. این سابقه تحقیقاتی به بهشتی کمک کرده بود، علاوه بر شناخت مساله، افراد علاقه مند به موضوع و صاحب نظر را هم بشناسد. به همین دلیل اعضای هسته اولیه شورای انقلاب، افرادی بودند که همگی در این باره صاحب اندیشه بودند. مطهری، بهشتی، هاشمی، موسوی اردبیلی و باهنر، همگی در دوران تحصیل دغدغه های مشترکی داشتند و حالا در تشکیل شورای انقلاب نیز به این قرابت رسیده بودند. همراهان دوران حوزه، سالها کنار یکدیگر مبارزه کرده بودند و حالا در آخرین روزهای حکومت پهلوی هم کنار یکدیگر بودند.

اشریعتی، بهشتی، مطهری و دیگران.]

مرحوم جزایری، از معدود دوستان هم‌درس آیت الله بهشتی در دوران طلبگی بود که در روزهای بازگشت او از آلمان، به تدریج و در پی برخی اختلافات فکری از بهشتی فاصله گرفت. جزایری به تفکرات آیت الله میلانی نزدیک شده بود. بهشتی در بازگشت از آلمان در دید و بازدیدها تجربیات آلمان را بازگو میکرد. طیف سنتی مذهبیون برخی از این تجربیات را نمیپسندیدند. او در آلمان در چارراه مذاهب مختلف اسلامی نشسته بود. اصرار داشت که برای ما تشیع اهمیت ویژه ای دارد، اما پیش از آن، مسلمان بودن مهم است. علاوه بر این، با نومسلمانان اروپایی هم مواجهاتی داشت. این تجربه به او این امکان را داده بود که در شورای انقلاب هم سلاقی مختلف را برای هدف مشخصی جمع کند. افراد شورای انقلاب دیدگاه های متنوعی داشتند. بهشتی باید مراعات تمام این احوال را میداشت. با تجربه های زندگی در قلب اروپا به ایران انقلابی بازگشته بود. بر خلاف نگاه بسته برخی مذهبیون در ایران، مطهری از نگاه بهشتی استقبال کرد و به این ترتیب سخنرانی های بهشتی در حسینیه ارشاد شکل جدی تری گرفت.

بهشتی در حسینیه ارشاد شریعتی را بیشتر شناخت. ایراداتی به او وارد میدانست. او را اسلام شناس نمیدانست. اما از شور حضورش استقبال میکرد. اما جزایری منتقد جدی روابط بهشتی و شریعتی بود. بر اساس همین نقدها روابطش را با بهشتی قطع کرد. هرچند سیره خود بهشتی، پذیرش منتقدینش بود.

تحمل مخالف، بروز اختلاف، اولین بحران‌های انقلاب.]

بازرگان، بنی صدر و نفرات دیگری که به نظر مخالفان بهشتی بودند نیز در شورا انقلاب حضور داشتند. او بر این گمان بود که امکان بهره بردن از حضور نظرات مختلف در شورا وجود دارد. در حد اعلای پذیرش منتقدین، به روایت احمد توکلی در تشکیل اولین شورای سیاست گذاری صدا و سیما، وقتی یکی از مخالفین و منتقدین جدی بهشتی را پیشنهاد کردند، او با آغوش باز از حضور فردی که به لحاظ مهارتی واجد شرایط است، استقبال کرد. ولو اینکه نسبت به خود بهشتی معترض باشد. بهشتی علاوه بر التزام به اسلام، همواره به آزادی و تحمل مخالف، تاکید میکرد.

این چالش حتی در شورای انقلاب نیز سبب بروز برخی اختلافات بود. اختلافاتی که در آغاز نمودی نداشت. اما رفته رفته سبب از کار افتادن علت اساسی تشکیل شورای انقلاب شد. بهشتی معتقد بود خرد جمعی راه‌گشای آن است که همه چیز به یک نفر ختم شود. شورای انقلاب میتواند چنین نقشی داشته باشد. اما در نهایت تشکیلات بی اثری شده بود که در بهترین حالت، فقط یک مشورت دهنده جزئی بود. در جایی که عده ای بر آزادی تاکید داشتند و عده ای بر اسلام، بهشتی گمان میکرد این اختلاف سلیقه سبب سختی در کار شورا نخواهد شد. اما شد. او از سالهای قبل معتقد بود تفاوت دیدگاه نباید اختلالی در انجام اصل امور ایجاد کند.

وقتی در سالهای ۴۱-۴۲ مردم اصفهان درخواست اعزام کسی برای رهبری نهضت در اصفهان را داشتند و امام از بهشتی خواسته بود که این کار را انجام بدهد، اما بهشتی گفته بود ماندنش در قم کیفیت بیشتری خواهد داشت. این شاید تنها مخالفت جدی بهشتی با گفته ای از طرف امام باشد، ولی نشانه نوع نگاه بهشتی به این نوع روابط است. هرچند این تنها موردی است که بهشتی از دستور امام پیروی نکرد، اما مردی که شورای انقلاب را هدایت میکرد، در مراوده با امام رفتاری خلاف روال مرسوم آن دوران داشت. طوری که حتی پس از پیروزی انقلاب، در حالی که به سنت علمایی حوزه، دست‌بوسی امام به نیت تبرک بین همگان رواج داشت، شهید بهشتی از این کار امتناع داشت. اخلاقی که سبب شایعاتی درباره بهشتی شده بود.

اما در واقعیت ماجرا، این امتناع از دست‌بوسی مانع اطاعت از رهبری یک‌پارچه نبود. در اتفاقات کردستان، پس از برقراری آرامش نسبی با تلاش شورای انقلاب و دولت موقت و پیام امام، سخنرانی خارج از قاعده آیت الله منتظری شرایط را دوباره به هم ریخت. هیئتی از شورای انقلاب و دولت موقت به کردستان رفته بود. با طرح ایده شورایی آیت الله طالقانی و سخنرانی او، اوضاع بهبود یافته بود. اما نماز جمعه آقای منتظری خارج از قرار جمعی بود. بهشتی به این مساله نقد داشت و بر هماهنگی خطبه های نماز جمعه اصرار میکرد. در کنار مساله حفظ وحدت، او و دوستانش موارد دیگری از مسائل مربوط به روحانیت و حوزه را در سال های پیش به نقد جدی کشیده بودند.

جلساتی با دوستان نهضت آزادی پس از رحلت آیت الله بروجردی، که به تبیین و ترسیم وضعیت سازمان روحانیت شیعه منجر شد. سوال اساسی آن پژوهش های این بود که معایب و مزایای روحانیت شیعه و روحانیت تسنن، چیست؟ چگونه باید در راه بهبود سامان روحانیت شیعه قدم برداشت؟ شاید اگر همین مباحث و مقالات نبود، در هنگام تشکیل شورای انقلاب و تاسیس حکومت، جریان انقلابی مذهبی چندان با دست پر وارد میدان نمیشد.

بهشتی متوجه حساسیت این مساله شده بود و در پی راه اندازی مرکز تحقیقات اسلامی بود تا به بحث ها پیرامون موضوعات اساسی سازمان مرتبی بدهد. بهشتی به این اندیشیده بود که باید و نبایدهای راه‌اندازی حکومتی بر مبنای دین، چیست؟ بنا داشت الگوهای اقتصادی و سیاسی را از فرامین دینی استخراج کند تا به کار تشکیل حکومت بیاید. با همین پشتوانه در آستانه پیروزی انقلاب و بعد از فرار شاه، نه به عنوان نماینده رسمی امام و انقلاب، اما به عنوان یکی از مهره های اصلی مبارزه نیز انجام میداد. بهشتی در روزهای ملتهب زمستان ۵۷ با نماینده امریکا و تیمسار مقدم (نماینده حکومت پهلوی) مذاکره کرد. امریکایی ها پی آن بودند که نفر اصلی انقلاب را پیدا کنند. کسی غیر از امام که بتوان با اون مذاکره کرد. بعدها در گزارشاتشان به این مساله اشاره داشتند. اما در عین حال تلاش کردن تا بهشتی و انقلابیون را از پیامد شدت گرفتن مبارزات بترسانند. آنها علاقه نداشتند کار از دست آنها خارج شود. در روزهایی که بهشتی و مطهری رابطین اصلی امام و روحانیون مبارز در ایران بودند. بهشتی به امام پیغام داده بود که تعدادی از سران ارتش درخواست گفتگو با شورای انقلاب را کرده‌اند و نظر امام را پرسیده بود. امام آن را نفی نکردند و گفتند "با آنها در ارتباط باشید

اما محتاطانه، ضمن اینکه آنها را آگاه می‌کنید، دلگرم و امیدوارشان کنید و نصیحت‌شان کنید که در مقابل این ملت نمی‌توانید ایستادگی نکنید. بنابراین بیاید راه خودتان را به راه ملت منتهی کنید و خودتان را در دل مردم جا بدهید و مردم هم شما را خواهند پذیرفت."

در آن زمان، پس از سال‌ها، اختلافات بهشتی و مطهری در مورد شریعتی به فراموشی سپرده شده بود. مطهری با تعارضات عقیدتی شریعتی کنار نیامده بود. اما بهشتی، شریعتی را جستجوگری در مسیر شدن میدانست. معتقد بود او خود در پی کشف است. درباره همین موضوع، آیت الله مصباح نیز دچار اختلافاتی با بهشتی شد. آیت الله مصباح نیز در ادامه همین اختلافات، رفته رفته از بهشتی جدا شد. اتفاقی که مورد پسند بهشتی نبود. او تلاش میکرد با حفظ انسجام مبارزان، جبهه خودی را تقویت کند. چنان که در ماجرای همراهی بهشتی و مطهری در مذاکره با بختیار در مقطع ورود امام ضعف رهبری سبب شد نتیجه کار آنچنان مورد رضایت انقلابیون نباشد.

او سالها پیش متوجه این ضعف تشکیلاتی شده بود. برای جبران همین ضعف تشکیلاتی، بهشتی در دوران آغازین پس از تحصیلاتش، تلاش کرده بود مدرسه‌ای برای پرورش کادر نوپا و آینده‌ساز تاسیس کند. مدرسه دین و دانش بر این اساس شکل گرفت. شاگردان مطرحی هم به انقلاب معرفی کرده بود. او که در آن روزها در وزارت آموزش و پرورش مشغول به کار شده بود، از سفر به اروپا برای پیگیری فلسفه منصرف شده بود و پای درس علامه طباطبائی نشسته بود. استخدام در آموزش و پرورش حکومت شاه، تنها یکی از حاشیه‌هایی بود که بهشتی با آن مواجه بود.

پایان ماموریت.

شاید بزرگترین چالش بهشتی، در روزهای پیش از پیروزی انقلاب، در روزهای انتظار مردم انقلابی برای بازگشت امام، دیدار بهشتی و مطهری، یعنی متولیان اصلی شورای انقلاب، با آخرین نخست وزیر شاه، بختیار، بود. دیداری که سبب بروز تشنج و اختلاف در بین جماعت انقلابی شده بود. به بختیار پیشنهاد شده بود به پاریس برود و با امام دیدار کند. شورای انقلاب پیش شرط‌های امام برای پذیرش بختیار را به او گفته بود. بختیار باید در همین تهران استعفا میکرد و بعد به دیدار امام میرفت.

بیانه‌ای نوشته شد. بهشتی اصرار کرد جمله‌ای مبنی بر الزام بختیار به استعفا و پذیرش رهبری امام در بیانیه گنجانده شود. اما آنچه در رادیو قرائت شد، فاقد جمله مدنظر بهشتی بود. بختیار به کلی این مساله را انکار کرده بود. همین مساله باعث ناراحتی جماعت از مذاکره کنندگان شده بود. بعد از این مساله بود که در دانشگاه تهران تحصن برگزار شد. این تحصن در اعتراض به جلوگیری از بازگشت امام طراحی شد. در نهایت در ۱۲ بهمن شورای انقلاب مراسم بازگشت امام را هدایت کرد.

حوادث سرعت گرفته بود. سه روز بعد بازرگان به نخست وزیری دولت موقت انتخاب شد. به نظر میرسید، به تشکیل دولت موقت، به پایان کار شورای انقلاب رسیده باشیم. اما کمتر از یک سال بعد، یعنی دقیقاً ۲۷۵ روز بعد، شورای انقلاب دوباره در متن التهابات جامعه انقلابی، وظیفه دولت مستعفی را هم به دوش گرفت بود و بنی صدر، وزیر امور خارجه شد. مردی که در ادامه حیات شهید بهشتی، بیشترین اختلافات را با او داشت.

دولت بازرگان نتوانسته بود سختی های دوران گذار را تاب آورد. شورای انقلاب مسئولیت اجرایی کشور را به عهده گرفت. آنها تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس، کار را ادامه دادند. رئیس جمهور، همان وزیر امور خارجه شورای انقلاب بود. ابوالحسن بنی صدر. اما با نخست وزیرش، رجایی، اختلافات زیادی داشت. بنی صدر ریشه این اختلافات را در تفاوت دیدگاهش با حزب اکثریت مجلس میدید. حزب جمهوری اسلامی، به رهبری محمدحسین بهشتی.

قسمت دوم

خبرگان قانون اساسی

شکل‌گیری، قوانین مورد اختلاف، رفراندوم

[تشکیل مجلس].

دیدار هنری برشت و بروس لنینگن آمریکایی با بهشتی در ۷ آبان ۵۸ و گزارش این دیدار از طرف آمریکایی‌ها مخفی مانده بود. اما دیدار بازرگان با برژینسکی جنرال‌های فراوانی ایجاد کرد. حتی بنی صدر یکی از مهمترین مهاجمان به بازرگان درباره دیدار هشتاد دقیقه‌ای اش بود. اما اعتقاد بهشتی این بود که اعتراض به اصل ملاقات منطقی نیست. بهشتی البته با تفکرات آنها اختلافاتی داشت، اما آنها را خائن یا چیزی در این معناها نمیدانست. همانطور که در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی به تمام تفکرات احترام گذاشته بود. تمام راه یافتگان به مجلس را میشناخت. بهشتی بود که در جلسه دیدار خبرگان قانون اساسی همه را به امام معرفی کرده بود. هم درس‌های خودش را از دوران طلبگی میشناخت. در مدرسه حقانی با منتظری و صدر و مطهری همدرس بود و فعالیتها و مبارزاتی انجام داده بودند. از آن جمع تنها منتظری باقی مانده بود. دهم اردیبهشت ۵۷ صدر در لبنان رویده شده بود و خبری از او نبود. و مطهری درست یک سال و یک روز بعد از آن، توسط گروهک فرقان ترور شده بود. فرقانی‌ها مدعی بودند مطهری چون با حسین نصر ارتباط داشته و حسین نصر رئیس دفتر فرح پهلوی است، یعنی مطهری با رژیم شاه ارتباط داشته و مستحق ترور است.

[فرقانیسم خبرگانی].

این قبیل تفسیرهای عجیب و غریب در مجلس خبرگان هم جاری بود. در روز اول برگزاری مجلس، وقتی موعد نهار رسید، عده‌ای از خوردن نهار در ظرفهای منقوش به نشان حکومت پهلوی امتناع داشتند. عده‌ای که پیشتر تاکید کرده بودند نهار مفصل نباشد. اما بهشتی توضیح داده بود که پول اضافه‌ای برای خرید ظرف جدید نداریم. نمیخواهیم بر طریق طاغوت قدم برداریم، اما فعلا راهی جز استفاده از امکانات پیشین نداریم. نهار هم غذایی معمولی بود. چای هم یک وعده به اعضا داده میشد. کم کم صدای اعتراض‌ها به ضعف نهار بلند شد. از طرف همان‌ها که تذکر داده بودند مبدا نهار مفصلی داشته باشیم. در این وقت اهالی فرقان را در چند گروه بازداشت کرده بودند، اما انگار روح فرقانی هنوز در برخی اعضای انقلابی پنهان بود. ترور شهید مطهری، یعنی ترور کسی که در روزهای اول انقلاب همراه مردم و انقلابیون بود. او بود که در ورود امام محل سکونتش را تغییر داده بود، چرا که از افراد حاضر در مدرسه رفاه ناراضی بود. مطهری این غیرقابل انعطاف بودن را پیشتر در مراسم استقبال از امام هم نشان داده بود.

او ضمناً به امام پیشنهاد بازرگان را برای تشکیل دولت موقت داده بود. هرچند بهشتی این پیشنهاد را نمی‌پسندید. بهشتی سابقه رفاقت و همراهی با شخص بازرگان و طیف فکری اش داشت. اما در این مورد با استناد به حرف خود بازرگان، او را مناسب وضعیت فعلی انقلاب نمیدانست. در شرایطی که هنوز حتی بر سر تصویب قانون اساسی یا فراندوم به نتیجه روشنی نرسیده بودند.

[دولت موقت].

اما در نهایت پیشنهاد مطهری پذیرفته شد، هرچند که خود بازرگان گفته بود من یک ماشین نازک نارنجی هستم، به درد جاده های ناهموار نمیخورم. اما بهشتی که همزمان با جنگ دوم جهانی به دبیرستان سعدی رفته بود و بلاها و سختی های بزرگی را دیده بود. همانطور که تقریباً به طور خودآموز زبان انگلیسی را یاد گرفته بود، سختکوشی و ایستادگی را هم آموخته بود. در تهیه پیش نویس قانون اساسی هم با عقاید مختلفی بحث کرده بود. پیش نویسی که به دستور امام، پیش از پیروزی انقلاب در پاریس، توسط دکتر حسن حبیبی، از اعضای حقوقدان نهضت آزادی، تنظیم شده بود.

[موسسان یا پیش نویس، وحی یا بشر].

گروه هایی که تندروی و کندروی در انقلابی گری یا اسلام گرایی یا فن محوری داشتند. با هر دو طرف مذاکره میکرد و از موضع خود دفاع میکرد. بهشتی تلاش میکرد حتی در مورد تشکیل دادن یا ندادن مجلس موسسان هم ملاحظات روز را در نظر بگیرد. اما در آغاز گفته مجلس موسسان تشکیل میدهیم تا قانون اساسی را تصویب کنند.

بهشتی و همراهانش معتقد بودند برای تسریع در روند کارها، پیش نویس قانون اساسی را در مجلس خبرگان به بررسی میگذارند و بعد از آن فراندوم قانون اساسی را برگزار میکنند. این اولین چالش قانون اساسی بود. طیف حامی بازرگان بر تشکیل مجلس موسسان با حدود ۳۰۰ عضو تاکید داشتند. اما طالقانی پیشنهاد یک مجلس خبرگان ۷۵ نفری را داد تا چابکی مجلس در تسریع امور تاثیرگذار باشد. بهشتی هم معتقد بود مجلس خبرگان همان مجلس موسسان است، تنها لفظ تغییر کرده است.

کار تا جایی پیش رفت که امام صراحتاً به بازرگان گفته بود من هم اگر حرف غلطی زده باشم، نباید توقع داشته باشید بر همان حرف بمانم. از طرف دیگر هم، به رغم آنکه بازرگان میگفت او و بهشتی در پیش از انقلاب بر سر عنوان "جمهوری دموکراتیک اسلامی" هم نظر بوده اند، بهشتی در زمان فراندوم جمهوری اسلامی نظر امام را پذیرفته بود که جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر. بهشتی که از دوران حوزه اهل اندیشه ورزی بود، سالها به ابعاد مختلف حکومت داری در دنیای مدرن فکر کرده بود.

شیوه بهشتی کناره گیری و گوشه نشینی نبود. منبر و سخنرانی داشت. در ریز و درشت امور وارد میشد و نظراتی داشت. همان وقت های هم حرفهایی زده بود که به مذاق بسیاری خوش نیامده بود. عده ای از هملباس

هایش کوشیده بودند از او دور شوند. حالا و در روزهای آغازین تاسیس حکومت نوپای انقلابی، کار تا مرحله تکفیر بالا گرفته بود. به رغم آنکه بهشتی رئیس مجلس خبرگان نبود، اما پیکان حمله‌ها به سمت او بود. بهشتی نیز از این میدان دوری نمیکرد. علما از قم پیغام داده بودند که اصلاً قانون اساسی نوشتن یعنی چه؟ قانون اساسی قرآن و حدیث است و سیره نبوی. چیزی بیش از این اگر در کار بیاید، یعنی مشی غربی و الحادی. یعنی ادامه روش غربی‌ها و نامسلمان‌ها.

بهشتی در این باره هم به مجلس، هم به امام و هم به مردم پاسخ میداد. او البته ریشه در آموزه‌های کهن اسلامی داشت. ریشه‌ای مستحکم. اما افق‌های پیش روی جهان را نیز میدید. سالها بود تصمیم گرفته از زمانه عقب نماند و با حفظ تعالیم دینی، نگاهی نو به جهان معاصر و روزگار در پیش داشته باشد. طرح درس‌های نویی را در مدرسه حقانی بر مبنای تجربه مدرسه علوی بنا کرده بود.

اقاطعیت در آزادی.ا.

جایی که نگاه نو و طرح درس‌های جدید را با حضور استادان غیرروحانی ارائه میدادند. در همین ایام بود که به سبب شدت گرفتن فعالیت‌های سیاسی، به تهران تبعید شد. شاید همین چشیدن طعم استبداد و اسارت بود که بعدها در تهیه قانون اساسی بر آزادی اصرار کرده بود. هرچند در اداره جلسات قاطعیت داشت و برخی گله میکردند که این رفتار مستبدانه است. کسی که حتی در دیدارهای عمومی رفتاری صمیمی و خاکی داشت، اما در جلسات خبرگان اداره امور را محکم و خط کشی شده پیش میبرد. معتقد بود با مردم باید صمیمی باشد، اما در جلسه کار قانون گذاری، اگر قاطعیت نداشته باشد، کار پیشرفت خوبی نخواهد داشت. اما از طرف دیگر اصرار او به علنی بودن محاکمه جرم سیاسی خود دلیلی بر اعتقاد آزادی بود.

همانطور که در بحث شکنجه نیز یکی از مدافعان جدی ممنوعیت هرگونه شکنجه و اصرار بر اعتراف گرفتن بود. در حالی که تازه چند ماهی از ترور شهید مطهری گذشته بود و نفرت همگانی از گروهک فرقان و گروهک‌های تروریستی دیگر میتوانست جریان تصویب این اصل قانون اساسی را تغییر بدهد. در شرایط تب تند انقلابی گری، که مردم و نخبگان در پی تسویه حساب با شکنجه‌گران و اسلحه به دست‌ها بودند، اما بهشتی بر حرف خود استوار بود. او نمیخواست اجازه بدهد باب شکنجه باب باشد.

همین قاطعیت او در اداره جلسه‌ها هم ادامه داشت. قاطعیتی برآمده از علاقه همیشگی اش بر نظم. رفقای قدیمی اش یادشان بود که در کوران مبارزات او جلسه همفکری دوستان مبارزش را به دلیل تداخل با برنامه پارک و تفریح با بچه‌هایش شرکت نکرده بود. کسی که به چنین نظم بی رحمانه‌ای را التزام داشته، نمیتوانست ناهماهنگی و بهم ریختگی کشور در دوران دولت موقت را تاب بیاورد.

ایستادگی در اصول، از ازدواج تا کردستان.ا.

بهشتی در آن دوران از ناهماهنگی بین دولت و شورای انقلاب و امام ناراضی بود. البته نه به آن معنا که یکی از این طرف ها را قدرت مطلق تصور کند. او پیشتر درباره تشکیل شورای انقلاب هم گفته بود آرمان شورای انقلاب، کمک به رهبری شورایی جامعه است. چنان که در جریان خبرگان، در حوزه اختیارات رهبر، با بسط این اختیارت در همه بندها و این که فقیه در راس امور است و آقای کندی بر جامعه، موافق نبود. هرچند او تنها سخنران موافق اصل ولایت فقیه بود و بر لزوم وجود این اصل پافشاری کرد. همانطور که در مورد ازدواجش، به مادرش گفته بود تا قبل از محرمیت نمیخواهم همسرم را نگاه کنم، چرا که نگاه به نامحرم را خارج از اصول میدانست. اصول را غیرقابل تردید میدانست. در غائله کردستان هم یکی از اصولی که از آن دفاع میکرد این بود که نباید در بستر حضور کومله، استاندار مارکسیست برای آن منطقه انتخاب شود. معتقد بود این طبیعی ست که یک مارکسیست به مارکسیست های دیگر قدرت بدهد، کما اینکه قدرت هم داد و فاجعه سنج و مهاباد به وجود آمد.

او به مبارزات یونسی، استاندار وقت کردستان، و سوابقش احترام می گذاشت. اما این احترام باعث نمیشد چشم روی حق ببندد. همانطور که وقتی در مجلس خبرگان بر سر مساله هزینه های احتمالی بحث شد، با برافروختگی و سختی به برخی پاسخ ها جواب داد. کسانی که مدارج علمی و حوزوی بالایی داشتند. پرسیدند بودند حالا هزینه های اداره مجلس را چه کنیم؟ یکی از آقایان آیات گفته بود من هزینه ها را تقبل میکنم. آقای بهشتی پرسیده بود از کجا؟ جواب داده بودند از محل سهم امام! شهید بهشتی گفته بود سهم امام به آحاد ملت تعلق دارد، بنشین آقا! به کسی که از بزرگان بود و شاید تا آن روز کسی به او چنین نگفته بود. بار دیگر در همان مجلس یکی دیگر از آیات از طرف دیگری برخاست به تکرار همین حرف. بهشتی پاسخ داد که از کجا؟ ارث پدری دارید؟ جواب دادند از سهم امام. اینبار تندتر عتاب کرد که قباحت دارد آقا این حرف ها! خودش هم سالها قبل در مدرسه دین و دانش تلاش کرده بود کسانی را برای مدیریت جامعه فردا تربیت کند. کاری که در انجامش موفق بود و سالهای بعد افراد زیادی از آن الگوی آموزشی به بدنه دولت و حکومت رفتند. اما درباره حضور یونسی مارکسیست در کردستان با دولت موقت و بازرگان اختلاف داشت.

این قانون اساسی، آری یا نه!

آنها البته سابقه رفاقتی طولانی داشتند. اما این تنها اختلافشان نبود. حتی درباره رفتن یا نرفتن شاه در پیش از انقلاب هم رای نبودند. اما خود بازرگان هم به مدیریت باکیفیت بهشتی معترف بود. مدیریتی که در نهایت در ۲۴ آبان ۵۸ قانون اساسی را برای دومین بار به تصویب رساند. اولین بار در دوره مشروطه و با امضای شاه و این بار با رای مردم و از طریق فراندوم. اما مدیریت بهشتی منحصر در چنین امور اجرایی نبود. او از سالها پیش در فکر راه اندازی و هدایت حزب سیاسی بود. موضوعی که اولین بار توسط طاهری خرم آبادی در سفر نجف برای امام بازگو شد و او نپذیرفت. اما بهشتی کوتاه نیامد و معتقد بود میتواند نظر امام را عوض کند.

قسمت سوم
حزب
تاسیس تا تعطیلی

اصرار بر تاسیس.

در قم علیه آقای بهشتی و حزبش راهپیمایی انجام میشود. معترضان که از همه اقشار هستند، با هدایت برخی روحانیون معترض، به منزل آیت الله گلپایگانی هدایت میشوند. معترضین در مقابل منزل آیت الله گلپایگانی تحصن کردند. آیت الله نیز نگران میشود. او به امام تلگرافی میزند و درباره آقای بهشتی اعلام نگرانی میکند. اما پاسخی به آقای گلپایگانی میدهند که نگران نباشند. اما اوضاع در بحرانی ترین حالت علیه اوست. در تظاهرات مردمی شعارهای تند علیه بهشتی و حزب جمهوری گفته شد.

معترضین در شعارهایشان حزب جمهوری اسلامی را حتی با حزب رستاخیز برابر دانسته اند. حزبی که همانم حکومت بود و خود آقایان موسس هم میدانستند ایراد است. آنها پس از چندین بار مخالفت، بالاخره توانسته بودند موافق امام را برای انجام کارشان جلب کنند. کاری که در نهایت با رایزنی آیت الله هاشمی رفسنجانی با امام به مرحله موافقت نهایی رسید. هرچند خود بهشتی میگوید پس از توضیح ضرورت تشکیل حزب برای امام، او پیش از پیروزی انقلاب با انجام این کار موافقت کرده بود. اما به دلیل مشغله های فراوان اجرایی تا کمی بعد از پیروزی، امکان تشکیل آن فراهم نبود.

ایده ای که از سال های شکست نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد در ذهن آیت الله بهشتی شکل گرفت. او یکی از دلایل شکست نهضت ملی شدن نفت و مصدق را نبود تشکل منسجم میدانند. نیروهای مختلف تحت رهبری واحد قرار نداشتند. به نظر بهشتی لازم بود این هدایت نیروهای انقلابی شکل بگیرد. برای تشریح این ضرورت بعدها گفته بود به قول آن مثال یزدی ها که هفت نفر مسافر، گرفتار دو نفر دزد شدند. همه چیزشان را از دست دادند و به سختی به شهر رسیدند. مردم از آنها پرسیدند شما که بیشتر از آنها بودید، چرا شکست خوردید؟ مسافران دزد-زده گفتند: آنها دو نفر با هم بودند، ما هفت نفر تنها! بهشتی گفت دشمنان میخواهند شما هفت نفر تنها باشید.

آسیب و آفت.

بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین، جای خالی یک تشکل منسجم اسلامی بیشتر حس شد. بهشتی همیشه بر انجام کار تشکیلاتی اصرار داشت. او البته خود با شفافیت تمام معایت و آفت های احتمالی حزب را عنوان میکرد و میدانست باید از آنها دور ماند. آفت هایی که شاید بزرگترین آنها قدرت طلبی بود. اینکه

صاحبان حزب بگویند "فقط ما" خوب هستیم، همان آفتی بود که بهشتی آن را قدرت طلبی یا انحصارطلبی تعریف میکرد. اما حالا بهشتی خود به این افتادن در این دام متهم بود.

در مراسم چهلم آیت الله طالقانی علیه او شعارهای رادیکال دادند و او را به تمامیت خواهی متهم کردند. سازمان مجاهدین همچنان تلاش میکردند خود را فرزندان طالقانی معرفی کنند. آنها تلاش کردند طالقانی و بهشتی را در تعارض با هم نشان بدهند. همه اینها شاید برآمده از حزب بود که سالها پیش در سفر اروپا برای دومین بار پیشنهادش را با امام مطرح کرده بود و او سومین بار مخالفت کرده بود. هرچند او کار ساماندهی و اساسنامه حزب را رها نکرد. تا اینکه بالاخره در ۲۹ بهمن ۵۷ طی بیانیه ای، حزب جمهوری اسلامی آغاز به کار رسمی کرد.

از شور تا شایعه.

موسسان حزب، همگی از مهمترین روحانیون طراز اول سالهای مبارزه و پیروزی بودند. همین امر سبب شده بود فردای فراخوان نام نویسی عمومی در حزب، سیلی از مردم متقاضی ثبت نام باشند. مردمی که البته به زودی شعارهای تندی علیه بهشتی دادند. آنها اولین شعار مرگ در بعد از انقلاب را به بهشتی هدیه کردند. هرچند خودش تحمل شنیدن آن حرفها را داشت. در سفر به یزد وقتی مردم علیه او شعار میدادند، مسئولان مراسم تصمیم داشتند تغییری در مراسم ایجاد کنند. اما بهشتی گفته بود، اینهمه راه آمده اند، بگذارید چند مرگ بر بهشتی هم از نزدیک بگویند.

اما برخی، مانند آن راننده اتوبوس که در همسایگی بهشتی ساکن بود، به این شایعات و حرفها واکنش نشان میدادند. راننده اتوبوسی که همسایه بهشتی بود. وقتی یک روز در بین مسافران حرف و حدیث های زیادی علیه بهشتی شنیده بود، تغییر مسیر میدهد و همه مسافران به خانه همسایه خود میبرد تا خانه تجملاتی را که در شایعات علیه بهشتی مدام تکرار میشد همه ببینند.

اولین قدم، اولین شکست.

بهشتی و حزب در اولین محک جدی تاثیری در روند انتخابات ریاست جمهوری نگذاشته بودند. امام با کاندیداتوری روحانیون مخالفت کرده بود و بهشتی که خود گزینه اصلی حزب بود بدون چانه زنی امر امام را تمکین کرده بود. در این زمان زمزمه هایی مبنی بر دوری امام از بهشتی و تفکراتش جاری می شود. به خصوص وقتی رقیب از همراهی مدام بیت امام بهره میبرد.

حزب جمهوری اسلامی جلال الدین فارسی را به عنوان کاندید مورد حمایت خود معرفی کرده بود. اما او به دلیل نداشتن اصالت ایرانی از دور خارج شده بود. بهشتی حتی تلاش کرد جامعه روحانیت مبارز را از حمایت از بنی صدر منصرف کند. او که سالها با بنی صدر آشنا بوده و در شورای انقلاب با او همکاری کرده، اعلام کرده بود بنی صدر را که به عنوان یک کاندید مستقل در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده، برای مقام ریاست جمهوری مناسب نمیداند. بنی صدر وزیر امور خارجه دولت شورای انقلاب بود.

اما تلاش های بهشتی برای منصرف کردن جامعه روحانیت موفق نبود. بعد از مسائل پیش آمده درباره اصالت جلال الدین فارسی، حسن حبیبی هم گزینه بعدی بود. حقوقدانی با سابقه نوشتن پیش نویس قانون اساسی. در نهایت شکست حزب در اولین انتخابات رقم خورد. بنی صدر در اولین نطق پس از پیروزی انتخابات هم کنایه ای به حزب جمهوری و کاندید اولیه اش زد و قریب به این مضمون را گفت که ایران و افغانستان ملت یکپارچه ای بوده اند. هرچند این پایان کار حزب نبود.

آن‌ها که گفتند نه.

حزبی که در روزهای شروع شکل گیری توسط برخی همفکران عقیدتی موسسانش هم حمایت نشده بود. مطهری و مصباح و مهدوی کنی، هر کدام به دلایلی دعوت موسسان را برای حضور در حزب نپذیرفتند. مطهری موافق تشکیل حزب نبود. ایشان با این مطلب که مؤسسين حزب، روحانیون باشند مخالف بودند و مبنای مخالفتشان این بود که حزب برای به دست گرفتن قدرت سیاسی و اجرایی و تشکیل دولت است و روحانیت نباید پست‌های اجرایی دولتی را اشغال کند مگر اضطراراً و در نبود افراد غیرروحانی صالح. هرچند به گفته علی مطهری بعد از تشکیل این حزب، دیگر شهید مطهری مخالفتی با آن نداشت و حتی به ما توصیه کردند که بروید در این حزب ثبت‌نام کنید.

اما آیت الله مهدوی کنی از ابتدا تا انتها با تشکیل این حزب مخالف بود. او که در آن روزها مسئول کمیته بود در مصاحبه ای گفته است خود حزب [جمهوری اسلامی] سبب جدایی‌ها شد و درگیری‌ها پیدا شد و من برای رفع این درگیری‌ها میان علما و حزبی‌ها پادرمیانی می‌کردم تا مصالحه برقرار شود. از آن جا که ما در کمیته بودیم، این درگیری‌ها، به کمیته منتقل می‌شد و کمیته‌ای‌ها از این درگیری‌ها متأثر می‌شدند. این بود که ناگزیر بودیم مسئله را حل کنیم. خیلی از اوقات مسئله اصلاً قابل حل نبود، چون حزبی‌ها به اعتبار این که دکتر بهشتی در راس آن بود به حرف ما گوش نمی‌کردند.

اما آیت الله مصباح هم هرگز به حزب جمهوری اسلامی نزدیک نشد. هرچند ایشان و آیت الله مهدوی کنی، هر دو عضو جامعه روحانیت مبارز بودند، اما آنها معتقدند جامعه روحانیت حزب نبوده و نیست. آیت الله مصباح که پیشنهاد بهشتی برای ورود به حزب جمهوری اسلامی را نپذیرفته بود، در این باره گفته است:

بنیانگذار حزب جمهوری اسلامی شهید بهشتی و ایشان اهدافشان اسلامی بود، اما عملاً کسانی که اهل سوء استفاده بودند، عضویت حزب را پذیرفتند، به خاطر اینکه منافع خودشان را دنبال می‌کردند. کسی نسبت به موسسان حزب جمهوری اسلامی انتقاد نداشت، زیرا قطعاً با اهداف دینی الهی این کار را انجام دادند و تا پای جان ایستادند، ولی دیگران سوءاستفاده کردند.

حزب بالاخره تشکیل شده بود و در اولین اقدام اجتماعی، در راهپیمایی روز کارگر شرکت کرد. حزب جمهوری در سیزده آبان و تسخیر سفارت امریکا هم واکنش نشان داد. هرچند برخی گفتند حزب جمهوری این کار را با تاخیر انجام داد. آنها البته می‌گفتند امام هم با تاخیر حمایت خود از این حرکت را اعلام کرد. اما بهشتی که ماجرای شکستن حکومت نظامی با دستور امام را دیده بود، تردیدی در مساله نداشت. وقتی امام خمینی جلسه را ترک کرد و برای دعا به اتاق دیگری رفت.

امام اشک ریزان دستور داد که مردم اعتنایی به حکومت نظامی نکنند. این در حالی است که عده ای از مبارزان، از علمای اسلام، معتقد بودند اگر مردم را به قیام دعوت کنند، نمیتوانند در روز قیامت جوابگوی سوال خداوند باشند. هرچند روزنامه جمهوری اسلامی، که ارگان رسمی حزب بود، در تبیین مواضع حزب چندان مطابق رضایت بهشتی عمل نکرده بود و گاهی حتی اشتباهاتی مرتکب شده بود. اما میرحسین موسوی از اعضای مهم حزب، مدیر مسئول روزنامه بود و فرد مورد اعتماد بهشتی. البته در بین اعضای حزب، کسانی هم بودند که خود از سرسخت ترین و بی رحم ترین منتقدان بهشتی بودند.

حاشیه در متن حزب.]

محمد منتظری، فرزند آیت الله منتظری، یکی از تندترین منتقدان بهشتی بود. او لقب راسپوتین انقلاب را به بهشتی داده بود. لقبی که وقتی خبرنگار خارجی نظر بهشتی را درموردش پرسیده بود او تنها پاسخ داد: بی انصافی است. محمد منتظری بعد از یک دوره هجوم بی رحمانه به بهشتی، در یکی از روزها در دفتر حزب، گفتگویی طولانی با بهشتی داشت و تمام ایرادات و ابهامات را با او مطرح کرد. پس از آن، که البته زمان چندان زیادی نبود، درباره بهشتی تغییر نظر داد. بهشتی البته زیر ذره بین دولت های غربی هم بود. او در گزارش بازوهای اطلاعاتی امریکایی ها، بهترین گزینه برای مذاکره معرفی شده بود. مردی که از زبان روز سیاست بی بهره نیست، اما در مواضع خودش صریح و قاطع است، در عین حال حرف امریکایی ها را هم میفهمد. این مشخصاتی است که امریکایی ها از بهشتی گفته اند.

بالاخره پیروزی.]

اما در نهایت بهشتی و حزبش توانستند در انتخابات مجلس با یک ائتلاف بزرگ پیروزی چشمگیری به دست بیاورند. خیلی زود با اعتراضات جدی گروه‌هایی مواجه میشدند که خود را بازنده مسابقه میدانستند. سازمان مجاهدین شاید بزرگترین بازنده، و به تبع آن، بزرگترین معترض آن ماجرا بود. شاید تنها تشکل جدی در برابر حزب جمهوری، سازمان مجاهدین بود. آنها در انتخابات ریاست جمهوری هم نتوانسته بودند حضور موثری داشته باشند. اما پس از انتخاب بنی صدر رفته رفته به او نزدیک شدند. حالا در تلاش بودند که مجلس شورای اسلامی را از طریق صندوق‌های رای به دست بیاورند، اما ائتلاف بزرگ حزب جمهوری با سایر گروه‌های خرد و کلان همفکرش، سد محکمی در برابر این پیروزی بود.

حزب جمهوری مجلس را فتح کردند. همین امر سبب شد که رئیس‌جمهور بنی صدر در انتخاب نخست‌وزیر با مجلس به تفاهم ساده‌ای نرسد. رئیس‌جمهوری که مورد حمایت حزب جمهوری نبود و مجلسی که در حتی به مهندس میرسلیم، که خود از پیشنهادات حزب بود، رای مثبت نداد. پیشنهادهای بنی صدر یکی پس از دیگری رد شدند. سلامتیان، فارسی، میرسلیم، نوبری، یکی پس از دیگری رد شدند. تا اینکه در نهایت و با اکراه تمام، بنی صدر مجبور شد محمدعلی رجایی را به مجلس معرفی کند. او از مجلس رای اعتماد گرفت. به این ترتیب فصل تازه‌ای از تعارضات در جمهوری نوپای اسلامی گشوده شد.

قسمت چهارم

بنی صدر

وزارت، ریاست، کفایت

اوزیر امور خارجه دولت انقلابی.]

در نیمه اسفند فضای سیاسی کشور ملتهب شد. رئیس جمهور در ۱۴ اسفند سخنرانی تندی انجام داد و فردای آن روز آیت الله بهشتی تلاش کرد به سخنان بنی صدر پاسخ دهد. روزنامه جمهوری اسلامی هم پاسخی احساسی به حرفهای رئیس جمهوری داد. در روزی که بنی صدر گفته بود مردم چماقداران را بیرون کنند. در آن روزها طرفداران بهشتی به "چماقداران" معروف شده بودند. مواضع آن دو نشان از تداخل جایگاه قوه قضاییه با قوه مجریه داشت. بازرگان نیز به این مساله اعتراض کرده بود. او البته سوی انتقادش را به بهشتی نشانه رفته بود و میگفت او نباید درباره امور اقتصادی و سیاسی اظهار نظر کند. بهشتی معتقد بود همه در بیان نظرات آزاد هستند.

اما در نهایت امر، جو نامناسبی علیه بهشتی حاکم شد. بهشتی در شرایط سخت تر هم تلاش کرده بود بر مدار اخلاق و اسلام حرکت کند تا حقی تلف نشود. سالها پیش وقتی در جریان یکی از تظاهرات ها بنا بود برای مردم صحبت کند، دوستانش از او خواستند روی سقف یک ماشین برود تا دیده شود.

اما بهشتی نپذیرفت. همین اخلاق بود که حالا و در دوران پس از پیروزی هم بهشتی را درمورد نحوه تبلیغات کاندیداهای ریاست جمهوری گله مند کرده بود. حتی به کاندید حزب هم معترض بود. فارسی گفته بود به اندازه تمام روحانیت تحقیقات کرده است. اما بنی صدر ادعاهای بزرگتری کرده بود. اینکه خودش را بزرگترین اندیشمند معاصر میدانست و اینکه کتابش، تضاد و توحید را بزرگترین کتاب قرن میدانست، در نظر بهشتی اخلاق طاغوتی بود. بنی صدر وزیر امور خارجه دولت شورای انقلاب بود.

یکی از اعضای رسمی شورای انقلاب. کسی که تندترین انتقادات را در زمان تصدی دولت توسط بازرگان به او داشت، به خصوص در مورد مذاکره بازرگان با طرف امریکایی. حالا اما در موقعیت آمادگی برای انتخابات ریاست جمهوری شرایط تغییر کرده بود. بهشتی علاقه ای به حمایت از او نداشت. بنی صدر هم در نمایش اخلاق انقلابی برنده نشده بود.

طوری که حتی تلاش کرد تا جامعه روحانیت مبارز دست از حمایت بنی صدر بکشد. اما این تلاش فرجام دیگری داشت. جامعه روحانیت همراه بنی صدر ماند. گروه های دیگر هم به حمایت از او آمدند. او با شکست رقیبان، اولین رئیس جمهور انقلاب نام گرفت. حزب و نامزد نهایی اش شکست خوردند. بنی صدر بعد از پیروزی هم به حزب و جلال الدین فارسی طعنه زد. اما جامعه روحانیت مبارز که در این انتخابات به تلاش

های بهشتی پاسخ مثبت نداد، مجمعی بود از روحانیون مبارزان علیه طاغوت که حدود دو سال پیش و در پی سفر کارتر به ایران و پس از شد گرفتن مبارزات بعد از چاپ مقاله توهین آمیز علیه اما در روزنامه اطلاعات، برای هماهنگی بیشتر مبارزان شکل گرفته بود. اما در نهایت همراهی جامعه روحانیت با حزب جمهوری و شخص بهشتی، کمی بعد در انتخابات مجلس اتفاق افتاد. اتفاقی که سبب یک پیروزی بزرگ برای این ائتلاف شد. آنها اکثریت مجلس را در اختیار گرفتند. حالا نوبت تشکیل دولت بود. اولین قدم، انتخاب نخست وزیر است. اما در راه انتخاب نخست وزیر انبوهی از اعتراضات و مشکلات پدید آمد.

رئیس جمهور گله مند است.

رئیس جمهور معتقد بود نمیگذارند کار کند. او میخواست نخست وزیری انتخاب کند که به قول خودش مثل ساعت با رئیس جمهور هماهنگ باشد، تا به این ترتیب جمهوری اسلامی حفظ شود. اما گزینه های مورد علاقه او، سلامتیان و نوبری و حتی میرسلیم و فارسی، هیچ کدام نتوانستند رای اعتماد مجلس را به دست بیاورند.

تعارضات بالا گرفته بود. به دستور امام، در جلسه ای با بازرگان و هاشمی و اشراقی و بهشتی و بنی صدر در حضور امام توافقاتی انجام دادند. قرار بود همه چیز حل شود و اوضاع بدون مشاجره های بیرونی ادامه پیدا کند. اما تفاهم نامه همراهی و حل اختلاف هم دقیقا فردای آن روز با انتشارت نوار آیت بر هم زده شد. گفته های تند شهید حسن آیت، که از اعضای مرکزی حزب جمهوری بود. اما شهید بهشتی تاکید داشت که این گفته های شخص آقای آیت است و او خود باید از این گفته ها دفاع کند. بنی صدر تلاش میکرد با تکیه بر ایرادات موجود در دو نوار سخنرانی آیت، در واقع به بهشتی و حزب ضربه بزند.

آیت البته معتقد بود سخنانش توسط روزنامه انقلاب اسلامی که به بنی صدر تعلق داشت تقطیع شده. اما در هر حال مواردی در متن وجود داشت که احتمالا جای دفاعی برای بهشتی هم نگذاشته بود. از جمله حرفهایی که برای او در آن مقطع دردسرساز شده بود، یکی این بود که گفته بود به زودی جریان در دانشگاه ها عوض خواهد شد و "بابای بنی صدر" هم نمیتواند جلوی این تغییر را بگیرد. دیگر آنکه بنی صدر را خط بدلی انقلاب معرفی کرده بود و مدعی بود گرچه بازیگر خوبی ست و با زرنگی و انعطاف رنگ عوض میکند، اما این مساله طولانی نخواهد بود و باید دستش را برای مردم رو کنیم تا همه بفهمند با چه کسی روبرو هستیم.

اما در نهایت و به رغم تفاوت دیدگاه بین بنی صدر و بهشتی، محمدعلی رجایی به نخست وزیری انتخاب شد. بنی صدر مجبور شد او را به مجلس معرفی کند. و رای اعتماد مجلسیان را به دست آورد. در ماجرای نوار آیت، برخی توقع حمایت بیشتری از سوی بهشتی داشتند. پنج سال پیش از این هم کسانی فکر میکردند بهشتی آنقدرها که باید انقلابی نیست. یک نمونه اش، دستگیری هاشمی رفسنجانی و سکو بهشتی بود، که

سبب دلخوری عفت مرعشی، همسر آیت الله هاشمی را فراهم کرد. تا پیش از سخنرانی رجایی در سازمان ملل و عصبانیت بنی صدر که به سخنرانی عاشورایی او و شعله ور شدن دوباره چالش ها ختم شد، تمام اختلافات داخلی با شروع جنگ رو به فروکش کردن بود. البته بهشتی و حتی امام از سخنرانی رجایی راضی بودند. هرچند به نظر میرسد ناراحتی اساسی بنی صدر از بی اطلاعی او از اصل این سفر بوده است تا سخنان آقای رجایی در آنجا. اما بنی صدر در سخنرانی عاشورا، بار دیگر حرف از تمامیت خواهی نیروهای قدرت طلب سخن گفت. او پس از آن به قوه قضائیه هم انتقاداتی را مطرح کرد. این سخنرانی یک روز پس از سخنرانی تاسوعای آقای بهشتی در دانشگاه تهران برگزار شده بود. بهشتی در سخنرانی اش بیشترین تاکید را بر لزوم حفظ وحدت در بین مردم و مسئولان گذاشته بود و از طرفی هم بر بحث تبعیت محض در احکام اجتماعی از یک فرمان، آن هم فرمان رهبر اصرار داشت.

جنگ خارجی، جدال داخلی.]

تلاش کرده بود در شرایط جنگی هیجانات اجتماعی را با صحبت درباره مسائل سیاسی متلاطم نکند. بهشتی در یکی از دو سفرش به جبهه، برای حضور در جمع رزمندگان ها تغییر برنامه داد. مردی که به سختی حاضر میشد برنامه ریزی اش را تغییر بدهد، وقتی برای سخنرانی در همایشی به خوزستان رفته بود، بعد از اصرار رزمندگان ها برای حضور در جمع آنها، تمام برنامه هایش را تغییر داد تا بتواند به دارخوین برود و با رزمندگان جبهه جنوب دیدار کند.

وقت خداحافظی روی پله های هواپیما از رزمندگان تقاضای شهادت کرد. اما در شروع دوباره چالش ها، این بار مساله زندان ها و شکنجه مطرح شد. اتهامات فراوان به قوه قضائیه مطرح شد. عده ای مدعی شده بودند که در زندان ها شکنجه در جریان است. بهشتی البته برای پذیرش اشتباه آماده بود، اما در ابتدا میپرسید چطور یک ادعای اثبات نشده را مبنای قضاوت قرار بدهیم؟ هرچند خیلی زود دستور بررسی مساله را صادر کرد.

شکست عملیات نصر.]

بنی صدر که از آغاز ریاست جمهوری اش بدون اشاره مستقیم و آوردن نامی از دکتر بهشتی با او اختلافات اساسی داشت، بعد از عملیات ناکام نصر در دی ماه بهانه های تازه ای را مطرح کرد. نامه ای به امام درباره جنگ نوشت و در ۲۲ بهمن سخنرانی تندی انجام داد. بعدها علی شمخانی گفت بنی صدر تلاش میکرد تا خود را قهرمان جنگ جلوه بدهد، اما تا آن زمان که او فرمانده کل قوا بود، هیچ عملیات موفقیت آمیزی نداشتیم.

بعد از آن در چهاردهم اسفند سخنرانی رئیس جمهور در سالگرد مصدق متشنج شد. مردم زیادی آسیب دیدند. بهشتی گفته بود "عده ای از مردمی که در جریان روز سالگرد مصدق آسیب دیده اند مدعی طرح شکایت از رئیس جمهور هستند. اتفاقاً دستگاه قضایی این شکایات را پیگیری میکند تا مردم بدانند در این حکومت فرقی نمیکند از چه کسی و در چه جایگاهی طرح شکایت کنید، به همه آنها رسیدگی میشود".

با این حال بنی صدر همچنان از حمایت ضمنی امام بی بهره نبود. در همین ایام بهشتی نامه ای به امام نوشت. امام از بنی صدر، بازرگان و اعضای اصلی حزب، بهشتی و هاشمی، خواست تا در جلسه ای اختلافات را کنار بگذارند. در همان روزها قرار شد هیئتی برای حل اختلاف ها تشکیل شود.

آصبر امام تمام می شود.

اما اوضاع در روزهای آغازین بهار طور دیگری رقم می خورد. بنی صدر تقریباً به طور ثابت در روزنامه انقلاب اسلامی یادداشت مینوشت. رفتاری که سبب شده بود هاشمی رفسنجانی هم دست به نوشتن یادداشت روزنامه بزند. در حالی که بنی صدر در مقالاتش در روزنامه انقلاب اسلامی رفته رفته صریح تر و تندتر به ارکان انقلاب حمله میکرد. کار تا جایی پیش رفت که به نقل از یادداشت های روزانه هاشمی، در مقاله فروردین ماه اش حتی به امام هم بی احترامی کرد. کمی بعد رئیس جمهور در نامه ای به قوه قضائیه به روند مسائل پیش آمده سخت معترض شد.

ابن بست سیاسی.

او اعلام کرد کشور به بن بست سیاسی رسیده و خواهان برگزاری رفراندوم شد. شورای عالی قضایی این بار پاسخی صریح و روشن به نامه بنی صدر داد و از او خواست تا فهرست اموالش را اعلام کند. بهشتی البته در روزهایی پیش از این درگیری ها، یک بار به بنی صدر گفته بود شما تا کی قصد ماندن در ایران را دارید؟ او جواب داده بود میمانم تا انقلاب را به سرانجام مقصود برسانم. بهشتی بلافاصله پرسیده بود پس چرا منزلتان در فرانسه را نمیفروشید؟ و با اشاره ای گفته بود ایشان منزلشان را نمیفروشند، کنایه از احتمال خروج بنی صدر از کشور! این در حالی ست که بهشتی، خود در مظان اتهام زیاده خواهی و قبضه کردن همه امور بود.

به او گفته بودند تمامیت خواه است. شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی، اکثریت کرسی های مجلس با حزبی که رئیسش بود، و قوه قضائیه. در روزهایی که به نظر می رسید رابطه بیت امام، به خصوص حاج احمدآقا، با بهشتی چندان مطلوب نیست. بهشتی درباره حاج احمد آقا ی خمینی گفته بود ایشان نقش منشی را در جلسات اعضای حکومت با امام دارند. اما به روایت هاشمی رفسنجانی به نظر میرسید روابط حاج احمدآقا با بهشتی در وضعیت خوبی نبود. برعکس، بنی صدر تا روزهای آخر همچنان در وضعیت مطلوبی از روابط با

احمدآقا بهره میبرد. هرچند با آغاز سال جدید، شخص امام دیگر آن همراهی و حمایت از بنی صدر را تمام شده میدید.

بهشتی که خود از رهبران اعتراضات قبل از پیروزی انقلاب بود و اصرار داشت در راهپیمایی ها حتی بر تک تک شعارها نظارت دقیق محتوایی وجود داشته باشد. حالا در روزهای بعد از انقلاب شاهد راهپیمایی های طرفداران رئیس جمهور از طرفی و مخالفانش از طرف دیگر بود.

آخدا حافظ اولین رئیس جمهور.

راهپیمایی مادران، توسط زنان مجاهد، یکی از مهم ترین ها بود. هر راهپیمایی از طرفی، بلافاصله از طرف مقابل با یک راهپیمایی دیگر پاسخ داده میشد. نماینده خود بنی صدر، آقای اشراقی، در شورای حل اختلاف به او اعتراض کرد و گفت در حالی که خود بنی صدر او را به عنوان نماینده اش در هیئت حل اختلافات برگزیده، با این قبیل رفتار، دیگر جای دفاعی باقی نمانده است.

قوه قضاییه تعدادی از مطبوعات را که بر هم زننده نظم عمومی و متشنج کننده فضا تشخیص داده بود تعطیل کرد. در این ایام روابط بنی صدر و مسعود رجوی به اوج خود رسیده بود. در حالی که از مدتی قبل دیدارهای منظم و همیشگی آنها برقرار بود. حالا جریان تبلیغی مجاهدین با تمام نیرو برای حمله به بهشتی و هرکسی که همراه او باشد، آماده شده است. رئیس قوه قضاییه از دیرباز به التزام جدی به نظم معروف بود. حتی حاضر نبود برای ادامه جلسه از وقت مطالعه اش کوتاه بیاید. همین نظم و تقید به باید و نبایدها، سبب شده بود نیروهای انقلابی هم از رفتار او در تعجب باشند. در روزهای اختفای بنی صدر، برخی اقدام به بازداشت همسر بنی صدر کرده بودند تا به این بهانه بتوانند خود رئیس جمهور را وادار به تسلیم شدن بکنند. اما بهشتی با عتاب جدی آنها را مورد خطاب قرار داده بود و این کار را خلاف دانسته بود. هرچند بالاخره در روزهایی که رئیس جمهور پس از سفر به کرمانشاه ناپدید شده بود و وضعیت کشور در اوج بی نظمی و بهم ریختگی بود، با اشاره امام، مجلس طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور را بررسی کرد و در نهایت آن را تصویب کرد. پس از آن که امام خمینی نامه عزل او را صادر کرد، در نامه ای دیگر او را توصیه به بازگشت کرد. اما به نظر میرسید جدایی بنی صدر از مسیر انقلاب، با این توصیه وضعیت بهتری پیدا نخواهد کرد.

قوه قضائیه (شورای عالی قضایی)

شکل‌گیری، لایحه قصاص

اعدلیه را بر پا کن.

خلخالی به چشم اسفندیار سازمان قضایی کشور انقلابی تبدیل شده بود. پیشنهاد جایگزینی از اولین کارهای بهشتی در شورای عالی قضایی بود. حتی با امام درباره اصلاح رویه دادگاه‌ها رایزنی کرده بود. آنطوری که سنجابی مطرح کرده، درباره اعدام‌های روزهای آغازین بعد از پیروزی انقلاب هم نظر بهشتی طور دیگری بوده. او از نحوه قضاوت‌ها نگاه منتقدانه‌ای داشت. انتقادات بهشتی در شرایطی ست که تقریباً قریب به اتفاق احزاب و مردم از اقدامات دادگاه‌های انقلاب و شخص خلخالی به عنوان اقدامات شجاعانه انقلابی یاد میکنند و خرسند هستند.

اما بهشتی نظر دیگری دارد. به خصوص به شیوه برگزاری دادگاه هویدا نقد جدی داشت. دادگاهی که دو جلسه داشت. در پایان جلسه دوم جایی در نزدیکی اعلام حکم، خلخالی و هویدا از اتاق دادگاه بیرون میروند. دیگر کسی هویدا را زنده نمییند. یک پایان حل نشده برای زندگی کسی که ۱۳ سال نخست وزیر شاه بود و طیف بازرگان تلاش کرده بودند تا با زنده نگه داشتن او رموزی از عمر طولانی صدارتش کشف کنند. بهشتی از سالهای قبل از پیروزی هم مشی دیگرگونه‌ای را آموخته بود. زمانی که عضو شورای فقهی موتلفه بود. موتلفه تلاش کرده بود تا حکم ترور منصور را بگیرد، ولی امام با اقدام مسلحانه مخالف بود. شاید به خاطر همین طبع آرام تر بود که با تندی‌های خلخالی کنار نیامده بود و اولین اقدام جدی اش در قوه قضائیه برکناری خلخالی بود.

آنه به خشونت.

پیش از انقلاب و در هیئت‌های موتلفه هم مطهری و بهشتی با نظر امام موافق بودند. دوری از اقدام مسلحانه. هرچند موتلفه در نهایت حکم ترور را در زمان تبعید امام، از آیت‌الله میلانی گرفتند و اقدام کردند. اما در نهایت، بهشتی به سبب حضور در شورای فقهی در خطر تعقیب و دستگیری بود. به همین دلیل مجبور به مهاجرت بود. سالها قبل هم در اواخر دوران طلبگی به دلایل دیگری از قم هجرت کرده بود.

زمانی که به به دانشگاه تهران رفت و فلسفه خواند. مردی که به تحقیق و مطالعه علاقه داشت اما بارها خلاف این علاقه اش به کارهای اجرایی وادار شد. مثل وقتی که در روزهای آغاز پیروزی انقلاب، علیرغم سعی در نپذیرفتن وظیفه تشکیل شورای عالی قضایی، با دستور و اصرار امام مجبور به پذیرش این وظیفه شد. به امام

گفته بود اجازه بدهید به پیگیری مطالعات درباره چگونگی حکومت اسلامی بپردازم. امام گفته بود با حضور شما خیالم راحت میشود. شبیه همین مضمون را در موضوع تاسیس حزب به بهشتی گفته بود. امام به تاسیس حزب توسط روحانیون اعتماد نداشت، اما به هاشمی و بهشتی گفته بود من به شما هیئت موسس اعتماد دارم.

[آغوش باز برای نقدها].

بهشتی در دوران ریاست همیشه آغوش بازی برای شنیدن مشکلات و انتقادات داشت. در دیدارهای هفتگی قوه قضائیه، دختری معترض آمده بود. بهشتی خواسته بود تا نزدیک شود و حرفش را بزند. دختر درباره شایعه زندگی اشرافی پرسیده بود. درباره اختلافش با طالقانی پرسیده بود. درباره هرچه پرسیده بود بهشتی با صبر و حوصله جواب داده بود. انتقادات را بی پاسخ رها نمی‌کرد، به خصوص اگر نقدی متوجه اساس و ساختار حکومت بود.

مثلا در مورد سخنرانی حسن نزیه این اتفاق افتاد. او در پاسخ به سخنان حسن نزیه، در کمال تواضع و احترام، توضیح داده بود. اما جمله ای در سخنان نزیه بود که بهشتی را به واکنشی تند وادار کرد. نزیه گفته بود اگر ما فکر کنیم تمام مسائل سیاسی و اقتصادی و قضایی را میتوانیم در قالب اسلامی بسازیم، آیات عظام هم میدانند این امر در شرایط خاضر نه مقدور است و نه ممکن و نه مفید! آیت الله بهشتی گفته بود ما نمیگوییم شما حق نداری حرف بزنی، استبداد و خفقان نداریم در کشور، اما کسانی که سابقه مبارزاتی دارند باید نسبتشان با انقلاب اسلامی را روشن کنند.

بهشتی اضافه کرده بود که حالا کسانی دم از ناتوانی اسلامی و غیرمفید بودن اسلام میزنند که در ملاقات با امام در پاریس سعی کردند امام را قانع کنند که ما توان به زیر کشیدن شاه و نظام سلطنت را نداریم. آنها توصیه کرده بودند در بهترین حالت بتوانیم با ایجاد تغییراتی در نظام سلطنت، تشکیل شورای سلطنت و برگزاری انتخابات آزاد به وسیله بختیار، روند را بهبود ببخشیم. در حالی که امام به تاکید کرد که این نظام را از اساس قبول ندارد و تخفیفی در این مساله وجود ندارد.

در پاسخ به ابهامات دیگر حسن نزیه و دیگران، بهشتی جواب داده بود که مجلس خبرگان، همان مجلس موسسان است. ثانيا درباره شکل آرمانی جمهوری اسلامی مفصل توضیح داده بود.

[روحانی خاکی یا شیخ تجملاتی].

او در دوران ریاستش تلاش فراوان داشت که در بین مردم، به قول خودش، همان روحانی خاکی گذشته باشد. در حالی که به نظر میرسید این تلاش به نتیجه نرسیده و شایعاتی علیه بهشتی در حال قوت گرفتن است. بهشتی شاید اولین روحانی انقلابی بود که به کاخ نشینی متهم شده بود. هرچند او سالها قبل در سفر حج، متوجه کراهت اخلاق برتری طلبی شده بود و از همان زمان از بروز چنان رفتاری با تمام توان دوری میکرد، اما در روزهای ریاست قوه قضائیه به این صفت متهم شده بود. حتی در زمانی که با اتهامات گسترده ای در قوه قضائیه مواجه بود، سعی داشت به تمام آنها پاسخ دهد.

اخلخالی آرام باش.

اما معنی پاسخ دادن، هرگز مترادف انکار اشتباهات نبود. نمونه بارز تلاش او برای اصلاح اشتباهات، مواجهه او با آقای خلخالی است. پس از آنکه در روزهای آغاز حضور بهشتی در ریاست شورای عالی قضایی، رییس دادگاه های انقلاب تغییر کرده بود. او بعد از آن با دستور رئیس جمهور به ریاست ستاد مبارزه با مواد مخدر گماشته شد. اما بهشتی در آنجا هم نقدهایی به او داشت. در اولین مواجهه درباره روند کاری خلخالی گفته بود این حرکت طوفانی انقلابی، باید به یک حرکت عقلانی برسد.

اما کمی بعد گله مندی ها از رفتار خلخالی به جایی رسید که بهشتی مجبور شد قرار مشترکی با او در هفت بند تنظیم کرد. از منع شلاق زدن تا منع دخالت در اموری غیر از مواد مخدر و لزوم هماهنگی احکام با قوانین مدنی کشور، بندهایی بود که به امضای شیخ صادق خلخالی رسید.

تا وقتی که کار به خشونت بی منطق گروه مبارزه با مواد مخدر رسید. جایی که بهشتی تصمیم میگیرد به طور کلی این روال را تغییر بدهد. جایی که به روایت ابوالقاسم سرحدی زاده گروه خلخالی به یک اعدامی زنده مانده در سردخانه تیر خلاصی زدند. بهشتی با عصبانیتی بی حد میگوید من بساط این دادگاه را جمع میکنم.

آریش سفیدی به جای دادگستری تنبل.

او همچنین درباره تراکم پرونده ها و معطلی مردم در دادگستری ها هم وضعیت بغرنجی را تجربه کرد. تا جایی که در یک سخنرانی در شیراز با تعیین ضرب العجلی برای بهبود وضعیت دادگستری ها، آنها را تهدید به انحلال کرد.

البته در نزدیکی پایان مهلت مقرر، وضعیت بهبود پیدا کرده بود و بهشتی خود در گزارش سالانه اش میزان پرونده های ورودی و خروجی را تقریبا برابر اعلام کرده بود. ۲۷ معین کردن اهداف در آینده و رسیدن به

آنها از خصوصیات قدیمی ذهن تشکیلات محور بهستی بود. او پس از بازگشت از آلمان در پیش از انقلاب هم گفته بود در فکر راه اندازه ۴ مرکز تبلیغی در ژاپن، فرانسه، انگلیس و آلمان است. هرچند در این باره به هدفش نرسید.

[شکنجه و قصاص؛ شکل تازه کشمکش.]

اما همین زیستن در قلب اروپا، در هامبورگ آلمان، یکی از دلایلی ست که او را بیش از بسیاری از انقلابیون به پذیرش آرای مختلف و مخالف آشنا کرده بود. زیستن به عنوان یک اقلیت مذهبی و فرهنگی، به او آموخته بود که اقلیت ها را محترم بشمارد. حتی در زمان لایحه جنجالی قصاص که با فشار همه جانبه نیروی مخالف مواجه شده بود. او بحث آزاد را از طرف شورای عالی قضایی راه انداخت. از همه مخالفان دعوت کرد در سمینار شرکت کنند. در دانشگاه ها حاضر شد و به دانشجویان پاسخ داد. از قضات و وکلا برای مباحثه دعوت کرد. اما همه اینها مانع از اقدامات جبهه ملی نشد.

بهستی که خود از موافقان اساسی منع هرگونه شکنجه در زندان بود، حالا با اتهام وجود شکنجه در زندان های تحت مدیریتش مواجه شده بود. رئیس جمهور بنی صدر به گفته خودش ۴۰۰ عکس به نماینده سازمان عفو بین الملل داد و از او خواست بدون آنکه نامی از او ببرد، در بیرون از مرزهای ایران به حکومت فشار بیاورند تا این بساط تعطیل شود. این مبارزه اساسی بهستی با شایعات در مورد مساله شکنجه، تنها مساله او نبود.

پس از بالا گرفتن بحث ها پیرامون لایحه قصاص، جبهه ملی فراخوانی برای اعتراض به این لایحه صادر کرد. اما فراخوان آنها با پاسخ تند امام مواجه شد. بهستی که یکی از متهمان اصلی در این ماجرا بود، در آن اوضاع نابسامان، ایستاد تا تمام شبه ها پاسخ بدهد. پیش از انقلاب هم قصد داشت به آشفتگی مبارزات در خلا امام نظم نسقی بدهد.

اما در آن زمان با دستور و معرفی آیت الله میلانی و برای گریختن از دستگیری به سبب همکاری با هیئت های موتلفه، مجبور شده بود به مسجد هامبورگ آلمان برود. در آنجا با مذاهب مختلف و انواع نومسلمان های کشورهای مختلف مواجه شده بود. تلاش بی وقفه او مسجد هامبورگ را به یک مرکز اسلامی با دامنه وسیعی از طیف های گوناگون تبدیل کرده بود. او همان تلاش ها برای ایجاد وحدت و حل اختلافات را در دوران ریاست شورای عالی قضایی ادامه داد. این تلاش البته در زمانی ست که او خود نقدهایی به افراد و عملکردها داشت. در شورای انقلاب گفته بود ما.

[مناظره در ملاعام.]

در بحران لایحه قصاص مناظره های تلویزیونی را برگزار کرده بود و در یکی از آنها خودش هم شرکت کرده بود. نمایندگان حزب توده و چریک های فدایی خلق نیز در این مناظرات شرکت کردند. هرچند عده ای از مخالفان حتی مناظره های اینچنینی را هم رد کرده بودند. حتی سازمان مجاهدین، که خود بهشتی در آغاز شکل گیری آن، به محمد حنیف نژاد کتاب راه طی شده مهندس بازرگان را معرفی کرده بود تا برای قوام فکری و مبارزاتی خود مطالعه کنند.

سمت ششم
مجاهدین
انقلاب تا ضدانقلاب

بچه‌های دوست داشتنی گذشته.

در مراسم چهلم آیت الله طالقانی یک شعار عجیب تکرار میشد "بهشتی بهشتی طالقانی رو تو کشتی". در حالی که متولیان مراسم کسانی بودند که سالهاست خودشان را فرزندان طالقانی معرفی میکردند و در گفته و نوشته هایشان او را "پدر طالقانی" معرفی میکردند. اعضای سازمان مجاهدین سعی در القای این شعار دارند. حالا رابطه بهشتی و سازمان در بدترین وضع ممکن است. هرچند سابقه این رابطه چنین نبود. در هر دو سو ارادت و علاقه به طرف مقابل موج میزد. مثلا لطف الله میثمی که از اعضای مجاهدین پیش از انقلاب است میگوید در روزهای زندان میگفتیم آنها که در تدوین کتابهای درسی دست داشتند، مبارزه شان را به جای اسلحه با کتاب انجام داده اند.

امعاشرت با فرخ‌رو.

این بهشتی بود که با دغدغه های دینی وارد تیم تدوین کتابهای درسی در دوران پهلوی شده بود. کاری که او را در مظان اتهامات گسترده ای قرار داد. بهشتی البته از کمک چند روحانی دیگر در این کار بهره میبرد، اما نوک پیکان به طرف او گرفته شده بود. آنها به خصوص به روابط بهشتی و وزیر آموزش و پرورش حکومت پهلوی اشاره دارند. وزیری که در روزهای آغازین انقلاب به اعدام محکوم شده بود. اما در سازمان مجاهدین پس از تغییر مواضع ایدئولوژی سازمان، به رهبری تقی شاهرام، انشعابی در سازمان رخ داد. گروه مجاهدین مارکسیست و مجاهدین مسلمان. مجاهدین مسلمان به رهبری شریف واقفی از طرف اعضای مارکسیست تصفیه شدند. کمی بعد افراخته بازداشت شد و جمع کشیری از افراد، حتی روحانیون مرتبط با سازمان را معرفی کرد. اعضای مرکزی سازمان اعدام شدند و زیادی از روحانیون نیز به دلیل مرادوات با سازمان دستگیر شده بودند.

بهشتی از چنگ سازمان امنیت دور مانده بود و همین مساله او را در معرض تهمت عافیت طلبی قرار داده بود. این شاید آغاز تهمت ها به بهشتی بود. در همین زمان، مسعود رجوی که پیش از این انشعاب و در سال ۱۳۵۰ به دلیل مشارکت در ترور یک مستشار امریکایی در زندان ابد بود، گروه مجاهدین مسلمان را در زندان رهبری میکرد.

در روزهایی که مساله تغییر ایدئولوژی سازمان و مساله مواضع آقای شریعتی، محل اختلافات فکری و روشی در مبارزات بود. رهبران مبارز مذهبی درباره سازمان و علی شریعتی طیفی از نظرات را داشتند. از تایید تمام، تا رد تمام. بهشتی کسی بود که در میانه ایستاده بود. شریعتی را جستجوگری در مسیر شدن میدانست و بنای اولیه سازمان را در مسیر مبارزات اسلامی میدانست و آنها را دوست داشت.

[امام، شریعتی، مجاهدین، به علاوه عشق].

اما این بهشتی که حالا در معرض شایعات و حملات سازمان مجاهدین قرار گرفته است، از روزهای آغاز شکل گیری این سازمان، به آنها علاقه‌مند بود. او به حنیف نژاد نزدیک بود. بهشتی بود که به او کتاب راه طی شده بازرگان را معرفی کرده بود. او معتقد بود عامل جذب جوانان به اسلام امام، شریعتی و مجاهدین هستند.

هرچند در روزهای حضورش در آلمان خود بهشتی عامل جذب نومسلمانان و وحدت مذاهب مختلف شده بود، اما او عشق و ازدواج را یکی از راه‌های مهم مسلمان شدن نومسلمانان معرفی میکرد. به تازه مسلمانهایی که بعد ازدواج و پیوندهای عاطفی انسانی به اسلام متمایل شده بودند میگفت "مسلمانان عشقی".

عشق و علاقه به مبارزه مسلحانه سبب شده بود در ایران هم سازمان مجاهدین پس از شروع فعالیت‌های مسلحانه، با سیل توجهات مواجه شده بود. حتی روحانیون زیادی به این گروه تمایل نشان داده بودند. تنها مطهری و امام بودند که این گروه را چندان معتبر نمیدیدند. منتظری، طالقانی و حتی بهشتی، که تازه از آلمان برگشته بود، از کسانی بودند که تلاش کردند سازمان مجاهدین را به تایید امام برسانند.

[وقتی فقط رجوی اعدام نشد اما بهشتی شماتت شد].

رجوی تنها بازمانده اعدام گسترده مجاهدین در شهریور ۱۳۵۰ بود. گروه مسلمانان سازمان را رهبری میکرد. در آن روزها نگاه مطهری و بهشتی درباره سازمان مجاهدین تفاوت فاحش داشت. بهشتی از امام موسی صدر خواسته بود در دیدار با شاه برای جلوگیری از اعدام اعضای مجاهدین تلاش کند، هرچند این تلاش بی ثمر بود. اما رجوی با تلاش‌هایی دیگر، با یک درجه تخفیف از اعدام، به ابد رسیده بود. بهشتی در این باره که برای نجات مجاهدین از اعدام تلاش کرده بود، مورد نکوهش برخی انقلابیون مذهبی قرار گرفته بود.

[حافظ منافع لباس یا حق].

اما بهشتی میخواست تمام تلاشش را انجام بدهد. او نمیخواست تنها حافظ لباسش باشد. بلکه معتقد بود اگر لازم باشد لباس را کنار میگذارد و روی چارپایه ای در جلوی سینما از حق بگوید. حتی اگر این کار برایش بدنامی و تهمت به همراه داشته باشد.

اعضای سازمان مجاهدین نمیدانستند بهشتی کسی بود که در جریان طرح ریزی مراسم استقبال از امام، به مطهری گفته بود خوب است نقشی هم برای جوانان سازمان مجاهدین در نظر گرفته شود. اما مطهری ضمن مخالفت با این پیشنهاد، برای محکم کردن نظر خودش با پاریس تماس گرفته بود گفته بود اگر کوچکترین دخالتی از طرف سازمان اتفاق بیافتد، مطهری دیگر با امام همراه نیست. بهشتی ضمن خوشبینی به جریان آن روزهای سازمان مجاهدین، میخواست بهانه ای برای دوری آنها در کار نباشد.

اجذب جوانان، از آلمان تا ایران.

بهشتی تجربه جذب جوانان در آلمان را به ایران انقلابی آورده بود. او در سخنرانی های پرشور و عمیق خود در آلمان، که حتی به زبان آلمانی ارائه میکرد، جای خود را بین مسلمانان مذاهب مختلف در آلمان باز کرده بود. همین تسلط به زبان آلمانی بود که سبب شده بود در ملاقات با رجوی به او متذکر شود که خوانش آنها از مارکس به علت مطالعه نسخه انگلیسی کتاب، خوانش اشتباهی است. بهتر است مانند او به نسخه آلمانی مراجعه کنند. هرچند رجوی بعدها این دیدار را به کل رد کرد.

سازمان مجاهدین پس از اولین انتخابات ریاست جمهوری فاصله محسوسی با گروه های مذهبی گرفته بود. آنها پس از چیزی که میتوان به تعبیر امروزی رد صلاحیت دانست، به حمایت از ابوالحسن بنی صدر روی آورده بودند. پس از پیروزی در این انتخابات، سازمان دهی قوی و بدنه گسترده جوانان، به خصوص شاخه های دانشجویی، آنها را به این نتیجه رسانده بود که قدم بعدی را نیز با قدرت قبلی بر میدارند. انتخابات مجلس. جایی که شکستی تلخ در انتظار آنها بود.

ائتلاف بزرگ حزب جمهوری با گروه های مذهبی دیگر، آنها را صاحب اکثریت کرسی های مجلس کرده بود. این شکست برای تشکل سازمان یافته ای با سابقه طولانی مبارزه، در برابر حزبی تازه تاسیس و نوپا، چندان ساده و قابل هضم نبود. هرچند بهشتی خود در مجلس شورای ملی نبود و در قوه قضائیه مشغول اداره امور بود و از طرفی روزهای پایانی شورای انقلاب را هدایت میکرد، اما همچنان بر طبل همراهی با سلیقه های مختلف انقلابی میکوبید. این خوی مدارا و رواداری بهشتی در مرادوه با گروه های دیگر، گاهی به سبب درک نشدن و گاهی از سر دشمنی، به شایعاتی علیه او تبدیل شده بود.

شایعاتی که گاهی کوشید به آنها پاسخ بدهد. در مناظرات دانشجویی شرکت کرد و به سوالات سمپات های مجاهدین در نهایت صبر پاسخ داد. هرچند به نظر میرسید این پرسش و پاسخ تغییر چندانی در اتمسفر حاکم پیرامون بهشتی ایجاد نکرد، اما اون میخواست تجربه خوب دوران زندگی در آلمان را تکرار کند.

ادانشجویان مبارز، هامبورگ-تهران.ا.

در روزهای زندگی در آلمان که بین دانشجویان آمده از کشورهای مختلف زندگی میکرد و تشکیلات مختلف دانشجویی را زیر پرچم واحد اتحادیه انجمن های اسلامی نظم داده بود و متحد کرده بود؛ با انواع سوال ها و انگیزه ها مواجه بود. در آن روزها تاثیرات خوبی در آن اجتماعات ایجاد شده بود.

اما در ایران اوضاع طور دیگری بود. پس از تسخیر سفارت امریکا توسط دانشجویان خط امام، وقتی آنها دست به افشاگری و انتشار اسناد سفارت کردند، بهشتی آنها را دعوت به شیوه دیگری از افشاگری کرده بود. هرچند در آن افشاگری های اولیه، تنها این حزب جمهوری و روزنامه جمهوری اسلامی بودند که گزارشات مثبتی درباره شان منتشر میشد و نوک پیکان به سمت دولت موقت بود، اما بهشتی ترجیح داده بود متذکر شود که بدبینی ناشی از این گونه افشاگری ها به ضرر انقلاب است. اما همان وقت ارگان سازمان مجاهدین تلاش کردن با انتشار بخشی از اسناد سفارت، که مربوط به مذاکرات بهشتی با امریکایی ها و نظر بهشتی درباره مذاکره و مراوده با امریکایی ها بود، علیه بهشتی فضا سازی کند. حالا به وضوح دو صف تشکیل شده بود: تشکیلات مجاهدین روبروی تشکیلات حزب جمهوری اسلامی.

او خود پیش از بازگشت از آلمان، به دانشجویان ساکن آلمان تاکید کرده بود از کار تشکیلاتی غافل نشوند و نگذارند با خروج یک نفر از جمع، کارها متوقف شود. به نظر بهشتی میرسید به دلیل بازگشت بهشتی به ایران، اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان دچار نوعی ناامیدی شده اند. او میخواست با این جو مقابله کند و همچنان متذکر شود که تلاش ها باید ادامه دار باشد. هرچند به محض بازگشت به ایران کسی را برای عزیمت به آلمان معرفی کرد، اما د رعین حال معتقد بود نباید متکی به افراد باشیم.

اصرار او بر طراحی تشکیلاتی به این دلیل بود که باید سازوکار به گونه ای رقم خورده باشد، که بود و نبود یکی دو نفر، خللی در انجام امور ایجاد نکند. اما در ایران بهشتی و حزیش رقیب جدی سازمان، به خصوص در جذب جوانان شده بود. رویارویی دو تشکیلات کار را رفته رفته به جاهای باریک میکشاند. سازمان مجاهدین سابقه ای طولانی در جذب افشار مختلف، به خصوص جوانان داشت. حالا اوضاع به سرعت در حال تغییر بود. جوانانی که تا دیروز تنها گزینه فعالیت سیاسی پیش رویشان عضویت در سازمان مجاهدین بود، حالا جذب تفکرات و انگاره های حزب جمهوری اسلامی میشدند.

ایارکشی و تظاهرات].

سازمان تصمیم گرفته بود با تمام توان جلوی این تغییر بایستند. حالا سازمان از هر بهانه ای برای اعتراض استفاده میکرد. در اردیبهشت ۱۳۶۰ در حالی که لایحه قصاص تلاطم گسترده ای در سطوح مختلف موافق و مخالف ایجاد کرده بود، اعتراضات سیاسی احزاب و افراد، با دعوت از مردم، به تظاهرات خیابانی کشیده بود. رئیس جمهور بنی صدر که حالا کاملا در نقشه سازمان مجاهدین بازی میکرد، تقریبا دو روز در میان با رهبری سازمان، رجوی و خیابانی دیدار میکرد. اعتراضات طرفداران گروه ها به خیابان ها کشیده شد. راهپیمایی موسوم به راهپیمایی مادران، از تاثیرگذارترین تظاهرات های آن روزها بود.

در هفتم اردیبهشت، در اعتراض به کشته شدن دو خانم از اعضای سازمان در قائمشهر، راهپیمایی مادران از میدان فلسطین تا منزل آیت الله طالقانی به راه افتاد. در پایان همین ماه، بنی صدر به طور مستقیم وارد ماجرا شد. در پایان همین ماه بنی صدر یادداشتی در روزنامه انقلاب اسلامی نوشت و طی آن اعلام کرد برای رهایی از اختلافات و انحصارطلبی، باید به یک شورای حل اختلاف ۳۶ میلیونی مراجعه کنیم و با حمایت رهبری، نظر مردم را درباره کسب کنیم. پس از پیشنهاد فراندوم نیز به جابه جایی قضات در قوه قضائیه اعتراض کرد. حالا وضعیت ملتهب سیاسی به بحرانی ترین حالت رسیده بود. بنی صدر مهمترین چهره همراه سازمان مجاهدین بود.

هنجارهای اخلاقی در شعارهای احساسی، از پهلوی تا بهشتی].

بهشتی حتی در دوران پیش از انقلاب هم به برخی شعارهای مطروحه در برخی تظاهرات ها، مانند تظاهرات تاسوعا، معترض بود. در آن زمان، که دشمن معین و تثبیت شده ای وجود داشت، او مخالف هنجارشکنی های تند و عصبی بود. هرچند به نظرش شعارها همگی خودجوش بود، اما در آن روز سعی کرده بود جماعت را از شعارهای هتاکانه منصرف کند. مردم میگفتند "خمینی آزاده است/ شاه حرام زاده است." بهشتی حتی اگر صرفا یک شعار باشد، نباید به کسی که والدینش طبق آیین ازدواج کرده اند، چنین صفتی داد.

اما انگار در جمعیت معترضین نسبت به خودش، کسی نبود که جلوی شعارهای غیرقابل دفاع را بگیرد. حتی برعکس، میشد حدس زد رهبران آن جریان، از شنیدن شعارهای هتاکانه خرسند بودند. حالا با شعار "بهشتی بهشتی طالقانی رو تو کشتی" در روزهای آغازین جمهوری اسلامی مواجه بود. اما این حرف ها او را ناامید نکرده بود و حتی تلاش هایی برای پاسخگویی به این قبیل حرف ها انجام داده بود. مثل وقتی که که آن خانم معترض در دیدارهای هفتگی قوه قضائیه با هیجان و عصبانیت تمام او را متهم به دشمنی با طالقانی کرده بود.

مثل وقتی که در هامبورگ با وضع ناخوشایند مسجد نیمه کاره اش مواجه شده بود، اما ناامید نشده بود و تلاش کرده بود با عمل خود به شایعات احتمالی علیه مسلمانان پاسخ دهد. میخواست نشان بدهد که مسلمانان بی نظم و بی سازمان نیستند.

ا[فرار از مذاکره، پناه بر اسلحه].

اما همان روزگار زیستن و تلاش کردن در آلمان، در کنار اتهامات دیگر، منبع حملات توقف ناپذیر مجاهدین به بهشتی بود. آنها او را طرفدار امپریالیسم معرفی میکردند، چرا که با امریکایی ها مذاکره کرده بود و میگفت اگر منافع ما تامین شود، از مذاکره فراری نیستیم، بلکه طرفدار گفتگو هستیم. آنها در روزنامه رسمی خود بهشتی را متخصص بندوبست با شیطان بزرگ معرفی کرده بودند، هرچند بهشتی در اندیشه اصلاح رجوی بود و معتقد بود این کار غیرممکن نیست. اما این امکان به زودی از او گرفته شد. به زودی بنی صدر که یار تمام وقت مجاهدین بود، مخفی شد. سازمان هم وارد فاز مبارزه مسلحانه علیه نظام شد. آنها، درست برعکس بهشتی، تمام تلاششان را کردند که باب گفتگو بسته شود.

ترور

انفجار، متهمین، واکنش‌ها

افصل انفجار.

بهشتی سخنرانی میکرد. پشت میز همیشگی در سالن حزب نشسته بود. گوش به حرف هایش بودند. لحظه ای سکوت کرد. بعد با صدای برنده آشنایش گفت: "عطر خوشی به مشام می‌رسد". پس از چند دقیقه کوتاه، انفجار پایان مهیبی بر آن سخنرانی گذاشت. این آخرین صداهایی ست که از دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در خیابان سرچشمه تهران شنیده و روایت شده است. بهشتی و تعدادی از اعضای حزب در لحظه انفجار در ساختمان حزب بوده اند.

احمد کریم‌پور، فرمانده کمیته چک و خنثی سازی وقت کشور می‌گوید: سیستم تایمر این بمب بصورت الکترونیکی بوده و بر خلاف دیگر بمب‌هایی که سازمان استفاده می‌کرد، سیستم تایمری آن ساعتی نبود. سازمان برای این عملیات بزرگ که بنا به نقل خودش آخر خط نظام بود، تصمیم گرفت که خطر نکند و این بمب را ابتدا امتحان کند. از همین رو اول تیر ماه ۱۳۶۰ با بمبی مشابه، انفجاری در ورزشگاه شهید نصیری تهران رخ می‌دهد. در این انفجار نیز مشابه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی سقف فرو می‌ریزد. هرچند در گزارش های اولیه کلانتری و جراید چیزی در این باره پیدا نمیشود.

پنج دقیقه به ساعت نه شب، پاسبان موتورسوار اولین گزارش را به کلانتری سرچشمه میدهد. دفتر مرکزی حزب، خیابان مصطفی خمینی، کوچه ذغالی ها. به زودی تمام گروه های مسئول و امداد به میدان آمدند. اورژانس و کمیته و کلانتری و سپاه و آتش نشانی و مردم. آواربرداری با شرایط خوبی پیش نمیرفت. مرتضی محمدخان، که در آن روز در حزب بود میگوید: صداها به تدریج کمتر می‌شد، و بعد هم از بالا مثل اینکه یک جرتقیل آوردند که این طاق یک‌تکه را بردارند. جرتقیل نتوانست سقف را بلند کند و زنجیرش پاره شد و دوباره این طاق افتاد روی آوار.

البته در این شرایط افراد در لابه‌لای صندلی‌ها قرار گرفته بودند. عبدالکریمی نماینده لنگرود، که در حال قرائت قرآن بود، در همین شرایط شاید با افتادن مجدد طاق، شهید شد. بهشتی و هفتاد و یک نفر دیگر از اعضای حزب شهید شدند. صبح روز نهم تیر، شهدای حزب در بهشت زهراي تهران تشییع شدند. در روز تشییع پیکر شهدای انفجار، حضور گسترده و شعارهای مردمی، نشانه بهت و ناراحتی آنها بود. اوضاع تا دو روز پیش طور دیگری بود. حالا مردم باورشان نمیشود که به همین راحتی رییس شورای انقلاب، رئیس قوه قضائیه، رئیس حزب جمهوری، نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی، روی دست های مردم به طرف آرامگاه ابدی در حرکت است. حتی افرادی مثل هاشمی و ناطق نوری نیز اوضاع بهتری نداشتند. واکنش‌ها

همه برآمده از بهت و حیرت است. اما شاید از یکی از مهمترین واکنش‌ها، پیام و واکنش ابوالحسن بنی‌صدر بوده باشد. مردی که بیشترین تعارضات را در روزهای نه‌چندان دور با بهشتی داشت.

به روایت ناصر تکمیل همایون، او در شب انفجار در نزدیکی محله سرچشمه، در منزل فردی به نام اصغر لقایی بود. بنی‌صدر که ماجرای عزل خودش را هم در همین خانه و در تلویزیون تماشا کرده بود، حالا با خبر بمب‌گذاری حزب روبرو شده بود. خودش البته گفته است که صدای انفجار را شنیده است. از ستاد ارتش ماجرا را جویا شده و آنها گفته‌اند بمب‌گذاری مهندسی شده‌ای بوده که کار پیشرفته‌ای بوده است. بنی‌صدر اعلامیه‌ای در محکوم کردن این اتفاق صادر کرد. تکمیل همایون که در زمان انتشار اسامی شهدای هفتم تیر در کنار بنی‌صدر بوده، روایت میکند که بنی‌صدر از دیدن برخی اسامی ناراحت و متاسف شد. برای برخی گریه کرد و گفت اینها آدم‌های خوبی بودند. شاید شاخص‌ترین آنها، شهید حسن عباسپور که وزیر نیروی دولت خودش بود.

مردی که به روایت بسیاری از تحلیل‌گران داخلی و خارجی، میتوانست جایگزین اصلی رهبری پس از امام باشد و در سالهای دور و در دیدار با دوست قدیمی‌اش امام موسی‌صدر، درباره جایگزین احتمالی امام گفتگو کرده بود. در کنار او کسی که تندترین انتقادات را نسبت به بهشتی مطرح کرده بود و به او لقب راسپوتین داده بود نیز به شهادت رسیده بود. محمد منتظری، که به تازگی اختلافاتش با بهشتی را در یک گفتگوی مفصل حل کرده بود.

افصل متهمان.]

هرچند اولین کسی که به عنوان متهم نظرها را به سوی خود جلب کرده بود، رئیس‌جمهور تازه عزل شده بود، اما او خیلی زود جای خود را به عنوان صدرنشین متهمین، به افراد دیگری داد. درست است که بنی‌صدر در ماه‌های اخیر، در متن مقابله‌ها با حزب و دبیر کل‌اش، سید محمد بهشتی، قرار گرفته بود، اما در خود حزب هم تعارضات و اختلافات کم نبود. جلسه آخر حزب چند غایب داشت. آنها از مهمترین متهمان پرونده انفجار بودند.

خامنه‌ای، هاشمی، باهنر و نبوی، هرکدام به دلیلی در آن جلسه حاضر نبودند. انگشت اتهام در اولین نگاه به سمت این چند نفر گرفته شد. اینکه چند نفر از این جمع لحظاتی قبل از انفجار از ساختمان خارج شده بودند، دلیلی بود که میتوانست آنها را به عنوان جدی‌ترین متهمین نزدیک این ترور معرفی کند. از این بین، تنها آقای خامنه‌ای بود که خود به علت مورد سوءقصد قرار گرفتن در روز ششم تیر، در روز انفجار در بیمارستان بستری بود. اما بقیه باید دلایل موجهی پیدا میکردند برای تبرعه شدن. به زودی این گروه از مظان اتهام رها شدند و توجه همه به طرف مرد دیگری جلب شد.

کسی که در آن روزگار خود از کارمندان حزب بود. اصلاً محمدرضا کلاهی که بود و از کجا آمده بود. مردی که برای حضور در حزب حتی اطلاعات مشکوکی در فرم ثبت نامش نوشته بود و معمولاً در عکس‌های یادگاری ظاهر نمیشد. کلاهی اما تبرعه نشد. تحقیقات نشان داد که او عامل این بمب‌گذاری بوده است. اما او تنها مخالف شهید بهشتی نبود. حتی به تنهایی از پس انجام این عملیات بر نمی‌آمد. به قول بنی صدر که میگوید فردای انفجار از ستاد ارتش که هنوز ارتباطی با برخی از آنها داشته است، پرسیده است، این عملیات یک بمب‌گذاری ساده نبود. یک مهندسی نظامی بود.

طراحی چنین عملیاتی، به ذهن‌های آموزش دیده نیاز داشت. یکی از متهمان جدی این طراحی سازمان مجاهدین بود. هرچند آنها هیچ‌گاه صراحت مسئولیت آن ماجرا را به عهده نگرفتند، اما گاهی به طور ضمنی در نشریه‌شان به آن اشاره میکنند. و البته افراد جدی جدا شده از آن گروه نیز به نقشه‌ها و برنامه‌های سازمان برای این ترور تأکید کرده‌اند. آنها اخیراً در پی شکست‌های متوالی و به بن بست رسیدن راهکارهای مبارزات سیاسی و آرام، چند روزی هست که رسماً و طی اعلامیه‌ای تأکید کردند که دست به اسلحه می‌برند و برای نجات قیام خلق زحمتکش علیه طاغوت، فاز نظامی را آغاز میکنند. یک هفته پیش از انفجار مقر حزب، ورزشگاه شهید نصیری را دقیقاً با همین تکنیک، بمب‌گذاری کردند.

و البته شواهد تکمیلی نشان می‌دهد حتی سازمان مجاهدین هم در اجرای این عملیات به تنهایی قادر به پیاده‌سازی طرح نبوده‌اند. طبق گفته متخصصین و کارشناسان امنیتی وقت، در آن زمان تنها کشورهای می‌توانستند این بمب را داشته باشند که مجهز به موبایل باشند مانند: ژاپن، آمریکا، شوروی، آلمان، فرانسه، انگلستان و احتمالاً چین.

بیش از یک دهه بعد، در سال ۱۹۹۳ هفته‌نامه عربی الوطن العربی نوشت: "سازمان سیا با کمک مزدوران خود در ایران توانست یک محل گردهمایی را منفجر کند که در آن، بین ۷۰ تا ۸۰ نفر از سران رژیم و در رأس آنها محمد بهشتی کشته شدند."

علی فراستی از اعضای جدا شده سازمان درباره این انفجار نوشته: ساختن چنین بمبی با آن فرمول پیچیده مطلقاً در توان یک گروه چریکی نبود و تنها راه ممکن رسیدن آن از طریق شوروی به مجاهدین است. خود رجوی نیز اعتراف کرد که تکنولوژی این انفجار را در اختیار نداشته است. شواهد تأیید میکند که دست قدرت‌های غربی یا شرقی به خون بهشتی آغشته شده بود.

افصل شهادت].

سالها پیش در حکومت پهلوی به راننده اعتراض کرده بود که از چراغ قرمز رد شده بود. راننده پاسخ داده بود که اینها قوانین آمده از غرب و دنیای بی‌دینی است. اما بهشتی گفته بود اتفاقاً از درست‌ترین قوانین غربی،

همین قوانین رفت و آمد هستند. اما قوانین بمب گذاری، قوانین ترور، قوانین ساخت تسلیحات چطور؟ قدرت های غرب و شرق آیا میدانستند چه کسی در آن سالن سخنرانی کشته میشود؟ مردی که مهمترین شهید آن انفجار بود در گفته ها و اسناد امریکایی ها، پیش و پس از انقلاب، یکی از دو یا سه نفر از مهمترین افراد انقلاب معرفی میشود.

امریکایی ها در اسناد محرمانه خود بهشتی را فردی جسور و راسخ در اعتقاداتش معرفی میکردند، اما در عین حال گفته بودند که او از معدود مذهب‌یونی است که زبان گفتگوی آنها را میداند و با این ترتیب، بهترین گزینه برای مذاکره است. مردی که واکنش های زیادی را با خبر شهادتش برانگیخت. روزنامه ها و مجله های معتبر اروپایی و امریکایی درباره او و شخصیتش و ترورش مقاله نوشتند و واکنش نشان دادند.

تعداد زیادی از روزنامه های اروپایی او را امید آینده انقلاب ایران معرفی میکردند. بعد از ترور، آنها انقلاب ایران را بی آینده میدانستند. تا این حد که کار انقلاب نوپای ایران را تمام شده میدانستند. به این ترتیب مخالفان داخلی و خارجی انقلاب از کشته شدن بهشتی خرسند بودند. علیرضا بهشتی اشکال مختلفی از مخالفان پدرش را مطرح میکند. او تاکید میکند که تمام مخالفان داخلی و خارجی بهشتی او را قبل و بعد از انقلاب میشناختند. مارکسیست ها که پای ثابت مناظره ها با او بودند. علیرضا بهشتی مدعی ست سیدمحمد بهشتی تنها فرد غیرحکومتی در پیش از انقلاب بود که در فهرست ترور مجاهدین بود. بنی صدر و مراجع تقلید، به خصوص آقایان شریعتمداری و گلپایگانی او را میشناختند. هرکدام از آنها به طریقی مخالف برخی عقاید بهشتی بودند. عده ای هم بودند که تصور میکردند بهشتی حق آنها را خورده است.

این گروه آخر اتفاقا کسانی بودند که سابقه جدی مبارزاتی داشتند. کسانی که زندان های طولانی شاه را تجربه کرده بودند، حالا با حجم وسیعی از اثرگذاری بهشتی مواجه شده بودند، مردی که در میان انقلابیون شاخص، احتمالاً کمترین میزان زندان و حتی بازداشت را در سابقه داشت. همین ترتیب برای عده زیادی از مخالفان بهشتی، دلیلی بود که او را فرصت طلب و تمامیت خواه و انحصارطلب و حتی روحانیت اشرافی لقب بدهند. اما بهشتی، به رغم تمام شایعات مالی درموردش، کسی بود که ساده زیستی و انقلابی گری را حتی در تعیین حقوق اعضای دبیرخانه شورای انقلاب، معنا کرده بود. بهشتی بعد از تصویب روش تعیین حقوق در دبیرخانه، که در آن یک نیروی خدماتی از یک فرد اداری دریافتی بیشتری داشت، گفته بود بروید بگوئید جوانان انقلابی چگونه در تقسیم منابع عمل میکنند.

درباره خانه تجملاتی او و ثروت اندوزی او نقل های فراوانی در جریان بود. پس بازگشت او از آلمان درباره اش شایعات زیادی ساخته شد. از موضوع حجاب خانواده اش، تا روابطش با ساواک و شاه و حتی نظراتش پیرامون وحدت مذاهب اسلامی. مذهب‌یون به طریقی او را مورد خطاب قرار میدادند و غیرمذهبی ها هم به طریقی دیگر. از مرادده اش با شریعتی تا ملاحظات امنیتی اش برای گیر نیافتادن در چنگ ساواک، از قبضه کردن همه قدرت حکومت تا بندوبست با امریکا و غربی ها، از بی قیدی اش نسبت به شیعه تا مقید نبودن به حجاب

در خانواده اش، از راه اندازی چماقداران تا زندگی در خانه گران بالای شهر، همگی سیل تخریبهایی بود که بی وقفه در جریان بود و تا لحظه شهادت مدام بر حجم آنها افزوده می‌شد. تا آنجا که به قول آقای هاشمی رفسنجانی، بهشتی حتی بیت امام نیز هواخواه نداشت.

طوری که در نهایت روایت امام خمینی از او بعد از شهادتش نکات منحصر به فردی داشت و روشن کننده حقیقت تلخی بود. تلاش‌ها در تخریب شخصیت بهشتی موثر بود. او گفته بود بهشتی خود یک ملت بود برای ملت. اما مهمتر از شهادتش، مظلومیتش بود. مظلومیتی که شهادت تاییدیه نهایی اش بود.